



کتاب الکترونیکی موضوعی

Ebook- www.x-shobhe.com



مجموعه پرسش ، پاسخ های متفرقه

کتاب چهارم



فهرست مطالب

- سوال ۱: می‌گویند: مگر وحی اختصاص به پیامبران ندارد...؟ پس چگونه می‌گویند: جبرئیل بر حضرت زهراء علیها السلام نازل شده و با او سخن گفته است؟ آیا این وحی نیست؟ ۳
- سوال ۲: در مورد لقب حضرت امام رضا علیه السلام می‌گویند: رضا بدان معناست که به جهت حسن خلق، علاوه بر دوستان ایشان، دشمنان نیز از رفتار ایشان راضی بودند ...، آیا دیگر معصومین (ع) چنین نبودند؟ لطفاً توضیح دهید. ۵
- سوال ۳: چرا درس دین و زندگی برای برخی از نوجوانان و جوانان در دوران تحصیلات دبیرستانی جاذبه‌ای ندارد؟ ۶
- سوال ۴: آیا در حرم امام رضا علیه السلام، پابن پا - بخش بانوان فعلی - جایگاهی به عنوان قدمگاه امام جواد (ع) وجود دارد و آیا دو رکعت نماز در آن مکان ثواب خاصی دارد؟ ۸
- سوال ۵: زیارت عاشورا از کیست و چرا به امام حسین علیه السلام، «ابا عبدالله» می‌گویند؟ ۹
- سوال ۶: در قسمت آخر زیارت عاشورا که می‌گوییم: «اللهم خص انت اول ظالم باللعن منی» و..... منظور از اول الثانی و الثالث و الرابع در این زیارت چه کسانی هستند؟ ۱۰
- سوال ۷: آیا در هیچ حدیثی درباره‌ی نشانه‌های ظهور، از انقلاب اسلامی ایران ذکری به میان آمده است؟ اگر نیامده، آیا جای شک و تردید نیست؟ مگر انقلاب اسلامی اتفاق ساده‌ای بود؟ ۱۱
- سوال ۸: می‌گویند افسردگی از ضعف ایمان است! مگر ایمان با دارو تقویت می‌شود که پزشک برای معالجه دارو تجویز می‌کند؟ ۱۴
- سوال ۹: امام صادق (ع) فرموده‌اند: مردم سه دسته‌اند، یا دانشمند، یا جویای علم و یا خار و خاشاک که جایشان در آتش است. حال امثال من که کار می‌کنند یا اهل درس و مطالعه کتاب نیستند باید به جهنم بروند؟ ۱۵
- سوال ۱۰: آیا آیت الله وحید خراسانی گفته‌اند که روز تاسوعا مردم در اعتراض به نشان دادن چهره‌ی حضرت عباس علیه السلام در سریال مختارنامه به خیابان‌ها بریزند؟ این ماجرای پر سر و صدا چیست؟ ۱۶
- سوال ۱۱: لقب «ابا عبدالله» را چه کسی به امام حسین (ع) داد و چرا به ایشان خون خدا «تارالله» می‌گویند؟ ۱۸
- سوال ۱۲: چرا در قسمت آخر زیارت عاشورا، خداوند را بر این مصائب بزرگ حمد و شکر می‌کنیم؟ ۱۹
- سوال ۱۳: چرا سجده بر تربت کربلا فضیلت دارد؟ ۲۰
- سوال ۱۴: مدتی است که نسبت به نماز سست شده‌ام، آیا راه‌کاری برای ثبات قدم وجود دارد که غیر قابل برگشت باشد؟ ۲۱
- سوال ۱۵: آیا طلب مرگ نمودن امام سجاد علیه السلام در شام، منافاتی با عصمت ایشان ندارد؟ ۲۳
- سوال ۱۶: چرا اغلب پاسخ‌هایی که به سؤالات و شبهات می‌دهید طولانی است و چرا وارد سایت‌های شبهه‌افکن نمی‌شوید و پاسخ آنها را مستقیم نمی‌دهید تا کاربرانشان بخوانند؟ ۲۴

- سوال ۱۷: به تازگی با محافل درویشی آشنا شده و در جلسه‌ی آنها شرکت کردم، به جز شاهنامه‌خوانی کاری نمی‌کردند، کجای این کار در اسلام اشکال دارد؟ ۲۵
- سوال ۱۸: مگر در قرآن کریم نفرموده که حضرت محمد (ص) پدر هیچ یک مردان شما نیست، پس چرا به ائمه اطهار (ع) «یابن رسول الله» می‌گوییم؟ ۲۶
- سوال ۱۹: می‌گویند: شیطان فقط تجسم اعمال پلید و بد است. یعنی یک ذهنیت و اندیشه است. واقعیت بیرونی ندارد. آدم نیز می‌تواند یک رهبر ایدئولوژیکی باشد. ۲۷
- سوال ۲۰: می‌گویند: کارشناسی در برنامه‌ی شبکه چهار گفته، چون زبان آخرت عربی است، همه باید عربی یاد بگیرند، وگرنه در سؤال و جواب می‌مانند و به جهنم می‌روند و سایت‌هایی نیز این مسئله را دست‌انداخته‌اند، جریان چیست؟ ۲۸
- سوال ۲۱: چگونه بر شیطان درون تسلط یابیم و چگونه می‌توانیم نسبت به نماز عشق و علاقه پیدا کنیم. ۳۰
- سوال ۲۲: خدا در جا فرموده که آدم و حوا را از بهشت بیرون کرد و در جای دیگر فرموده او را خلیفه‌ی روی زمین قرار داد، چگونه این دو معنا قابل جمع است و علت این اخراج چه بوده است؟ ۳۱
- سوال ۲۳: می‌گویند: مگر نفقه برای زحمات زن در خانه نیست؟ آیا نگهداری فرزند نیز از وظایف مادر است؟ پس اگر فرزند را به مهد سپرد و خود نیز در بیرون اشتغال داشت، آیا هنوز نفقه دارد و حقوق مرد ضایع نمی‌شود؟ آیا با تغییر شرایط زمان نباید احکام نیز تغییر یابد؟ ۳۳
- سوال ۲۴: در رابطه با محدودیت‌هایی که اسلام برای زن و ارتباط با زنان قائل شده، مگر حضرت علی (ع) نفرمود که انسان به چیزی که از منع حریص است و مگر فروید نیز ریشه‌ی رشد یا عدم رشد فردی و اجتماعی را ارضای غرایض نمی‌داند؟ ۳۵
- سوال ۲۵: چرا با وجود «ابلیس»، امام خمینی (ره) به آمریکا لقب «شیطان بزرگ» داد؟ مگر همان سران آمریکا را هم شیطان منحرف نمی‌کند؟ ۳۷
- سوال ۲۶: اگر امام حسین (ع) با علم غیبی که داشتند می‌دانستند اگر حضرت علی‌اصغر را در دست بگیرند شهید خواهد شد، پس چرا این کار را کردند؟ ۳۸
- سوال ۲۷: مگر سجده بر غیر خدا حرام نیست؟ پس چرا یعقوب و فرزندانش بر حضرت یوسف سجده کردند. دیگرانی که بر سلاطین سجده می‌کنند نیز آنها را خدا نمی‌شناسند، پس چرا سجده‌ی آنان شرکت تلقی می‌شود؟ ۳۹
- سوال ۲۸: آیا واقعاً هر سؤال، شک و شبهه‌ای ناشی از القائنات شیطان و یا دشمنان اسلام و انقلاب است؟ ۴۰
- سوال ۲۹: در مورد سبک شمردن نماز مطالب بسیاری می‌گویند، آیا در روایات مطلبی در این خصوص آمده است. تحلیل یا دلیل عقلی نیز بیان نمایید. ۴۱
- سوال ۳۰: جایگاه دمکراسی در اسلام چیست؟ (به نظر می‌رسد مردود است). مثل قضیه‌ی سقیفه. و آیا مردم در زمان حکومت حضرت ولی عصر (عج) حق رأی و انتخاب دارند؟ پس آیه «أَمْ رُهُمُ شُورَى بَيْنَهُمْ» چه می‌شود؟ ۴۳

سوال ۱: می‌گویند: مگر وحی اختصاص به پیامبران ندارد...؟ پس چگونه می‌گویند: جبرئیل بر حضرت زهراء علیها السلام نازل شده و با او سخن گفته است؟ آیا این وحی نیست؟ (تهران) (۲۶ آبان ۱۳۸۹)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

قبل از پاسخ دقت شود که رسیدن از «مجهول به معلوم»، خود نیز بر اساس معلومات دیگر انجام می‌پذیرد. پس حتماً باید معلومات اولیه صحیح باشد و اگر غلط باشد، هیچ‌گاه پاسخ صحیح به دست نمی‌آید. به همین دلیل اگر دقت کنید مشاهده می‌نمایید که شبهه پراکنان و ایجادکنندگان تشکیک در اذهان عمومی مسلمانان نیز ابتدا یک تعریف یا اطلاعات غلطی را می‌دهند و بر اساس آن طرح سؤال و شبهه می‌کنند و بدیهی است که هیچ‌گاه به جواب نمی‌رسد.

در سؤال فوق نیز «معلوم» بیان شده غلط است. یعنی نه چنین است که «وحی» به طور کلی فقط اختصاص به انبیای الهی^(ع) داشته باشد و نه چنین است که هر وحی‌ای را جبرئیل نازل نموده باشد و نه چنین است که جبرئیل فقط برای انزال وحی با آن استنباط رایج که مخصوص انبیاء است به زمین بیاید.

الف - وحی در لغت به هر گونه «پیام‌رسانی غیرمشهود و غیبی» گفته می‌شود که ممکن است با انحاء و وسایل متفاوت صورت پذیرد که یعنی از انواع آن وحی به انبیای الهی است. البته باید توجه داشت که حتی وحی به انبیای الهی نیز الزاماً توسط جبرئیل انجام نمی‌پذیرد، بلکه طرق دیگری نیز وجود دارد. مثلاً خواب [چنانچه به حضرت ابراهیم^(علیه السلام) وحی شد تا فرزندش اسماعیل را به قربانی برد] و یا شنیدن صدا [مثل آن که حضرت موسی^(علیه السلام) با شنیدن صدا از درخت با حق تعالی تکلم نمود و به کلیم‌الله ملقب شد] و دیدن هر ملک وحی دیگری به غیر از جبرئیل^(علیه السلام).

با دانستن مطلب فوق معلوم می‌شود که وحی اختصاص به انبیاء^(ع) ندارد، بلکه ابلاغ دین اعم از جهان‌بینی یا اصول و احکام یا فروع آن نیز به طریق وحی صورت می‌پذیرد.

در قرآن کریم آیا بسیاری دال بر وحی به غیر از انبیای الهی وجود دارد. چنانچه می‌فرماید: به مادر حضرت موسی^(ع) وحی کردیم:

«وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خَفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ وَ جَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ» (القصص، ۷)

ترجمه: و به مادر موسی وحی کردیم که او را شیر بده، همین که بر جان او بیمناک شدی او را به دریا بینداز، و مترس و غمگین مباش که ما وی را به تو برگردانیده و از پیامبران می‌کنیم.

خداوند متعال حتی به حیوانات نیز وحی نموده است:

«وَ أَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ» (النحل، ۶۸)

ترجمه: و پروردگارت به زنبور عسل الهام کرد که در کوه‌ها و درختان و بناها که بالا می‌برند خانه کن.

خداوند علیم و حکیم در کلام وحی قرآنی توجه می‌دهد که اساساً القای وحی فقط از طرف خدا نیست، بلکه حتی انسان‌ها به یکدیگر القای وحی (پیام‌رسانی پنهانی یا القایی یا الهامی و ...) می‌کنند و این امر نیز فقط اختصاص به انسان‌های مؤمن ندارد، بلکه حتی شیطان و انسان‌های پست مانند منافقین نیز به یکدیگر وحی می‌کنند:

«فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا» (مریم، ۱۱)

ترجمه: پس (زکریا^(ع)) از عبادتگاه نزد قوم خود شد و با اشاره به آنان دستور داد که صبح و شام خدا را تسبیح گویند.

«و كَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْجِنَّ وَ الْإِنْسِ يُوْحِي بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ زُخْرَفَ الْقَوْلِ عُرُورًا» (انعام، ۱۱۲)

ترجمه: بدین گونه هر پیغمبری را دشمنی نهادیم از دیونهادان انس و جن که برای فریب، گفتار آراسته به یکدیگر القا (وحی) می کنند، اگر پروردگار تو می خواست چنین نمی کردند پس ایشان را با چیزهایی که می سازند واگذار.

«... إِنَّ الشَّيَاطِينَ لَبُؤُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِتَّكُمُ لِمُشْرِكُونَ» (الأنعام، ۱۲۱)

ترجمه: ... دیونهادان (شیاطین انس و جن) به دوستان خود القا (وحی) می کنند تا با شما مجادله کنند اگر اطاعتشان کنید مشرک خواهید بود.

ب - با توجه به مراتب فوق، معلوم می شود که هیچ ابرادی نیست اگر هر ملکی چون حضرت جبرئیل (علیه السلام) بر صاحب عصمتی چون حضرت فاطمة الزهراء (علیها السلام) وارد شود و هیچ ضرورتی ندارد که هر چه آن ملک عرض می کند، حتماً وحی از نوع ابلاغ دین و شریعت باشد.

www.x-shobhe.com

سوال ۲: در مورد لقب حضرت امام رضا علیه السلام می‌گویند: رضا بدان معناست که به جهت حسن خلق، علاوه بر دوستان ایشان، دشمنان نیز از رفتار ایشان راضی بودند ...، آیا دیگر معصومین (ع) چنین نبودند؟ لطفاً توضیح دهید. (بزد) (۳ آذر ۱۳۸۹)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

قبل از پاسخ مستقیم به سؤال، توجه به نکته‌ی مهمتری ضروری است. از تاکتیک‌های ایجاد شبهه و تشکیک این است که همیشه برای القای یک معنا و باور غلط، آن را تحت پوشش سؤال دیگری می‌برند که ذهن متوجه آن معنای غلط نگردد.

الف - اگر در همین سؤال فوق که مطرح نمودید دقت کنید، ذهن بدین سو می‌رود که «آیا دیگر اهل بیت (ع) دارای چنین حسن خلقی بودند یا نبودند؟»، در صورتی که موضوع اصلی و غلطی که به ذهن القاء می‌شود، «رضایت دشمن» است! مگر می‌شود که «دشمن، از دشمن» راضی باشد؟! آن هم انبیاء، اهل بیت (ع)، اولیاء و حتی مؤمنین که لابد دشمنانشان از کفار و مشرکین و منافقین هستند!

دشمن، وقتی از دشمن راضی می‌شود که او دست از دشمنی بردارد و تسلیم گردد. پس بسیار بدیهی است که دشمنان اهل بیت (ع) هیچ‌گاه از آنان راضی نشدند، چون آنها هیچ‌گاه دست از توحید، اسلام، قرآن و تکفیر طاغوت و بیداری و هدایت مردم دست برنداشتند. و دلیل بر این مدعا نیز به شهادت رساندن آنهاست. که اگر از آنها راضی بودند، هیچ‌گاه بغضشان تا حد «قتل معصوم» شدت نمی‌گرفت.

بلکه منظور از رضایت دشمن، این است که هیچ‌کس نمی‌توانست گله‌ای یا شکایتی به حق از آنان داشته باشد. یعنی حتی دشمن نیز نمی‌توانست مدعی شود که ایشان به من ظلم، جفا یا اجحافی کرده‌اند و برای من در مقابل ایشان حقی ایجاد شده است.

ب - اما پاسخ مستقیم سؤال این است که اهل بیت (ع)، همه از یک نور هستند و همه یک نور هستند. «کلهم نور واحد». پس نه تنها در اخلاق، بلکه در هیچ‌کمال و حسنه‌ی دیگری بر یک دیگر برتری ندارند. چرا که برتری یکی، به معنای نقص دیگری است و حال آن که همه‌ی آنها «انسان کامل» و معصوم بودند. بلکه هر امامی به مقتضای حکمت الهی، نیاز بشر، متناسب با شرایط و مأموریت و ...، کمالی از کمالات الهی را متجلی می‌نمود. وگرنه امام حسن (ع) از شجاعت امام حسین (ع) و ایشان از حلم امام حسن (ع) و هر دو از عصمت حضرت فاطمه (ع) و هر سه از علم امیرالمؤمنین (علیه السلام) برخوردار بودند. آیا کسی می‌تواند مدعی شود که [العیاذ بالله]، لابد عبادت امام سجاد (علیه السلام) از بقیه‌ی اهل بیت (ع) بیشتر بوده که ملقب به «زین العابدین یا سیدالساجدین» شده است؟!

ج - مقام رضای حضرت ثامن الائمه، امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام)، پیش و پیش از آن که به مردم - اعم از دوست و دشمن - برگردد، تجلی والاترین مقام بندگی که «تسلیم» و «رضا» به رضایت حق تعالی است می‌باشد، که فرمود:

«يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً» (الفجر، ۲۷ و ۲۸)

ترجمه: ای جان آرام یافته (به ایمان و یاد پروردگار)! * به سوی پروردگارت بازگرد در حالی که (تو از او) خشنودی [و] مورد رضایت (او) هستی.

سوال ۲: چرا درس دین و زندگی برای برخی از نوجوانان و جوانان در دوران تحصیلات دبیرستانی جاذبه‌ای ندارد؟ (قم) (۶ آذر ۱۳۸۹)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

به نکته‌ی بسیار مهمی اشاره شده است. بدیهی است که گرایش به دین و مباحث دینی ایجاد انگیزه و علاقه لازم دارد. لذا عدم گرایش برخی از نوجوانان و جوانان به مباحث مربوط به «دین و زندگی» یا بهتر بگوییم «زندگی دینی»، در دوران دبیرستان، علل متفاوتی دارد که از جمله محورهای مطروحه‌ی ذیل است:

الف - کتاب و درس به هیچ وجه عامل اولیه‌ی عشق، علاقه و انگیزه نیست. لذا علاقه و انگیزه‌ی دینی و زندگی دینی باید قبل از مدرسه و از همان زمان کودکی، در خانه و تربیت والدین در کودک ایجاد گردد.

ب - بدیهی است که اگر کودک تا رسیدن به دوران دبیرستان به جز بازی، تفریح، فیلم، سریال، گردش، خواندن درس‌ها و انجام تکالیف مدرسه ... - و همه‌ی آنها منهای خدا و شاید اغلب مخالف و ضد دین - چیز دیگری نیاموخته باشد، نمی‌شود وی را در دبیرستان و با کتاب، بدون هیچ انگیزه‌ی بیرونی دیگری، به دین و مباحث دینی علاقمند نمود.

خداوند متعال خود می‌فرماید وقتی نزد کسی که به آخرت ایمانی ندارد، سخن از خدا، یا ذکر مباحث دینی که همان «یاد خدا» و روز لقاء و آخرت است می‌شود، نه تنها خوششان نمی‌آید، بلکه به حدی بدشان می‌آید که قلبشان مشمئز می‌شود و وقتی از غیر خدا [دنیا و مظاهرش] حرف می‌زنید خوششان می‌آید:

«وَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَ إِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ»

(الزمر، ۴۵)

ترجمه: و چون سخن از خدای یگانه می‌شود دل‌های کسانی که به آخرت ایمان ندارند متنفر می‌شود و چون سخن از خدایان دیگر می‌شود خشنود می‌گردند.

ج - پس از نکات فوق، متون دینی نیز بسیار مهم است که به کدام عناوین، کدام زمینه‌ها و به چه کمیت و کیفیتی اشاره کرده باشد. بدیهی است اگر ملاک‌های ضروری، مانند: آنچه که از اصول و فروع نوجوان و جوان بدان نیاز دارد، آنچه که از اخلاقیات نیاز دارد، زبان روز، پاسخگویی مستقیم و غیرمستقیم به سؤالات و شبهات ذهنی دانش‌آموز و ... رعایت نگردد، متن کتب نیز هیچ جاذبه‌ای نخواهد داشت.

د - پس از کتاب، نوبت به معلم می‌رسد. کدام کتابی بدون معلم خوب، مهربان و با کلام و روشی جاذب، قبل فهم بوده است؟ بشریت هیچ کتابی جامعتر، شیواتر، علمی‌تر، کاملتر و جاذبتر از «قرآن کریم» ندارد، تا آنجا که تا آخرالزمان «معجزه» است. اما همین کتاب، بدون معلم خوب، نه تنها اثری ندارد، بلکه می‌تواند اثر معکوس بگذارد. چنانچه فرمود:

«وَ تَنْزِيلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَ لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا» (الإسراء، ۸۲)

ترجمه: و ما آنچه از قرآن فرستیم شفا‌ی دل و رحمت الهی بر اهل ایمان است، لیکن کافران را به جز زیان چیزی نخواهد افزود.

از همین آیه کریمه استنباط می‌گردد که نه تنها کتاب خوب و مطلب خوب می‌تواند برای برخی نتیجه‌ی معکوس دهد، بلکه معلوم می‌شود که این اثر «خوب» یا «بد» به فرد و شخص و اشخاص برمی‌گردد. چنانچه به «مؤمنین» و «ظالمین» اشاره می‌نماید. لذا فرمود: در کنار کتاب، معلم خوب هم فرستادم.

«هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يَزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ إِنَّ كَثُورًا مِنْ قَبْلِ آفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» (الجمعه، ۲)

ترجمه: اوست خدایی که میان امی‌ها (یعنی قومی که خواندن و نوشتن هم نمی‌دانستند) پیغمبری بزرگوار از همان مردم برانگیخت تا بر آنان آیات وحی خدا تلاوت کند و آنها را از لوث جهل و اخلاق زشت پاک سازد و شریعت کتاب سماوی و حکمت الهی بیاموزد با آن که پیش از این همه در ورطه‌ی جهالت و گمراهی بودند.

و نیز فرمود: که نه کتاب به تنهایی و بدون معلم و نه معلم بدون کتاب و نه هر دو را بدون یک الگوی رفتاری ارسال نموده‌ام، بلکه هر سه با هم هستند، تا اثر ببخشند و انسان بیدار شده و در راه تکامل خویش و جامعه بکوشد:

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ...» (الحديد، ۳۵)

ترجمه: به درستی که رسولان خود را با دلایل روشن فرستادیم و به همراه آنها کتاب و میزان «الگو [انسان کامل] جهت سنجش خود با او» نازل کردیم تا انسان برای برقراری عدالت قیام کند.

و البته ملاک‌های دیگری که از جمله رعایت اصول تبلیغ است نیز وجود دارد.

WWW.X-SHOBBHE.COM

سوال ۴: آیا در حرم امام رضا علیه السلام، پائین پا - بخش بانوان فعلی - جایگاهی به عنوان قدمگاه امام جواد (ع) وجود دارد و آیا دو رکعت نماز در آن مکان ثواب خاصی دارد؟ (تهران) (۱۱ آذر ۱۳۸۹)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

نماز در هر نقطه‌ای از حرم یا صحن‌های حرم امام رضا (علیه السلام) و سایر حریم‌های معصومین و امامزاده‌ها علیهم السلام، اگر به قصد قرب الهی باشد ثواب دارد و اگر به هر قصد دیگری باشد، هیچ ثوابی ندارد.

و اما «پائین پای حضرت ثامن الائمه، امام رضا (علیه السلام)»، چیزی نیست به غیر از محل دفن مأمون لعنة الله علیه که قاتل امام (ع) بود. لذا مباحثی که جدیداً به عنوان قدمگاه امام جواد (ع) مطرح می شود، دروغ محض است.

متأسفانه اخیراً پخش شایعات متفاوت در حریمها بسیار کثرت و شدت یافته است که طبق اهداف همه‌ی شبهات بر علیه اسلام و تشیع، هیچ هدفی را به جز ایجاد انحراف در باورها، القا و شایع نمودن خرافات، بدعت‌های سؤال برانگیز و ... دنبال نمی‌کنند.

در سایت «www.iranpn.com» در بخش گزارش، مطلب مبسوطی در همین موضوع درج شده است که توصیه می‌شود حتماً مطالعه نمایید.

WWW.X-SHOBHE.COM

سوال ۵: زیارت عاشورا از کیست و چرا به امام حسین علیه السلام، «ابا عبدالله» می گویند؟ (۱۳ آذر ۱۳۸۹)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

بنا بر احادیث وارده و اسناد موجود، زیارت عاشورا به نقل از حضرت امام باقر (علیه السلام) می باشد. اما راجع به ملقب شدن حضرت سیدالشهداء امام حسین (علیه السلام) به «ابا عبدالله»، نکات ذیل ایفاد می گردد.

الف - «عبدالله»، یعنی بندهی «الله» و تفاوت آن با القاب دیگری چون «عبدالرحمن»، «عبدالرحیم»، «عبدالرازق»، «عبدالسلیم» ... و سایر اسامی رایج، در همان تفاوت اسم «الله» با دیگر اسمای الهی است، که «الله» اسم تام، کامل و مطلق خداوند است که همه ی اسما را در خود دارد. پس «عبدالله» نیز به بندهی کاملی که تجلی تام همه ی اسمای الهی می باشد بیان می شود و والاترین مقام برای انسان همان مقام «عبداللهی» است. یعنی بندگی خدا در شدت خلوص و اوج کمال بندگی. لذا یکی از اسم هایی که خداوند در قرآن کریم برای پیامبر اکرم (ص) قرار داده است، «عبدالله» می باشد. چنانچه می فرماید:

«وَأَنَّهُ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ يَدْعُوهُ كَادُوا يَكُونُونَ عَلَيْهِ لِبَدًا» (الجن، ۱۹)

ترجمه: و این که وقتی بندهی خدا (محمد ص) برخاست تا او را عبادت کند جمعیت بسیاری دورش جمع شدند.

البته خداوند متعال انبیای دیگری چون حضرت عیسی مسیح (علیه السلام) را نیز «عبدالله» نامیده است.

«قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَ جَعَلَنِي نَبِيًّا» (مریم، ۳۰)

ترجمه: [نوزاد به سخن در آمد و] گفت: من بندهی خداوندم که به من کتاب آسمانی داده و مرا پیامبر گردانیده است.

ب - «عبدالله» به معنای «پدر بندگی الله» و همچنین به «ایجادکنندهی بندگی الله» نیز می باشد که همان مقام کمال خلوص و تجلی و اوج بندگی است. چرا که «عبدالله» نه تنها خود بندهی کامل خداوند متعال است، بلکه هادی دیگران و مساعدکنندهی شرایط و بستر مناسب بندگی برای غیر نیز می باشد.

ج - امام حسین (علیه السلام) نیز به لحاظ فرمایش حضرت رسول اکرم (ص) که نام دیگرش «عبدالله» بود و فرمود: «حسین منی و انا من حسینی»، یعنی: حسین از من و من از حسینم هستم، «اباعبدالله» نامیده شد، چنانچه به حضرت فاطمه ی زهراء (علیها السلام) نیز «ام ابیها»، یعنی مادر پدر، لقب داده شد.

وجه عام این لقب نیز به خاطر آن است که ایشان با قیام علیه جهل، کفر، نفاق و ظلم و نیز با پذیرش مصائب و در نهایت شهادت مظلومانه، اسلام را از تحریف و نابودی همیشگی نجات داد و با بصیرت بخشیدن به عقول و قلوب مردم، زمینه ی نجات آنها از بندگی طاغوت «عبدالطاغوت» و نیز هدایت به سوی بندگی خداوند را مساعد نمود. پس پدر همه ی بندگان حقیقی خداوند متعال است.

سوال ۶: در قسمت آخر زیارت عاشورا که میگوییم: «اللهم خص انت اول ظالم باللعن منی» و..... منظور از اول الثانی و الثالث و الرابع در این زیارت چه کسانی هستند؟ (۱۴ آذر ۱۳۸۹)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

زیارت عاشورا، ضمن آن که یکی از زیارات حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) می باشد، یک کتاب کامل اصول عقاید و دشمن شناسی و روش نگاه است که انسان را از ظاهرنگری به بصیرت و عمق نگری سوق می دهد. همان طور که همگان مطلعند، در ذکر مصائب حضرت سیدالشهداء و یاران صدیق او علیهم السلام، اذهان عمومی بیشتر ظاهربین و مقطعی نگر بوده و به سوی فجایع اتفاقیه در دهه و روز عاشورا سوق می یابد و همهی نگاه و بغض متوجه عاملین جنایات و از جمله شمر، خولی، عمر سعد، ابن زیاد ... و در نهایت یزید لعنت الله علیهم اجمعین می گردد.

اما زیارت عاشورا به مسلمان و انسان واقعی می آموزد که سطحی نگر و ظاهربین نباشید، بلکه برای شناخت دوست و دشمن، خیر و شر، منفعت و ضرر، باید ضمن واقع بینی، از عمق نگری و بصیرت نیز برخوردار باشید. لذا در چند فراز به ریشه ها و علل و عوامل اشاره دارد.

امروزه پس از گذشت چندین قرن، جهان علم به این نقطه رسیده است که به هنگام مواجه با «بزه» و جرم شناسی، از هر نوع و در هر سطحی که باشد، باید ضمن برخورد با بزه کار و مجرم، به ریشه ها و علل و عوامل نیز توجه نمود تا تکرار نگردد. اما اسلام همیشه به بصیرت دعوت نموده و زیارت عاشورا نیز این روش شناسی ارزشمند را در غالب زیارت ایفاد نموده است.

همان طور که در طرح سؤال اشاره شد، در فرازی می خوانیم:

«فَلَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً آسَسَتْ آسَاسَ الظُّلْمِ وَالْجَوْرِ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ وَلَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً دَفَعَتْكُمْ عَن مَقَامِكُمْ وَ آزَالَتْكُمْ عَن مَرَاتِبِكُمْ الَّتِي رَبَّبْتُكُمْ اللَّهُ فِيهَا.»

و در فرازهای دیگر می گوئیم: «و لَعَنَ اللَّهُ الْمُتَمَكِّنِينَ مِنْ قِبَالِكُمْ» - و نیز عرضه می داریم: «اللَّهُمَّ خُصَّ أَنْتَ أَوْلَ ظَالِمٍ بِاللَّعْنِ مِنِّي وَأَبْدَأَ بِهِ أَوْلَا ثَمَّ الثَّانِي وَالثَّالِثِ وَالرَّابِعِ اللَّهُمَّ الْعَنَ يَزِيدَ خَامِساً وَالْعَنَ عُيَيْدَ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ وَابْنَ مَرْجَانَةَ وَ عُمَرَ بْنَ سَعْدٍ وَ شَيْمَرًا وَ آلَ أَبِي سُفْيَانَ وَ آلَ زِيَادٍ وَ آلَ مَرْوَانَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.»

همان طور که مشهود است، در این فرازها، ما به عنوان یک زائر، یعنی یک دوستدار و تابع ایشان اذعان می کنیم که یا «ابا عبدالله» تو به خاطر جهل، ظاهربینی، سطحی نگری و بی بصیرتی مردمان و امت زمان خود به مسلخ کشانده شدی، اما ما مانند آنها نیستیم.

ما می دانیم که مصائب عاشورا یک حادثه نبود بلکه یک جریان بود و ابتدای آن نیز از مرگ معاویه ملعون آغاز نگردید. بلکه سر سلسله ای این مصیبت ها، «اول ظالم» است، که سابقه ای آن می تواند به ماجرای سقیفه به صورت علنی و یا به قبل از آن و نفوذ کفار و یهودی مسلک های منافق به جامعه اسلامی به صورت غیرعلنی برگردد.

قابل توجه است که در این زیارت، یزیدی که ما آن را ریشه ای این ظلم و جنایت می دانیم، در مرتبه ای پنجم آورده شده است. بدون آن که نام مشخصی به عنوان مصداق از چهار مرحله ای قبل بیاید. چرا که می خواهد توجه مسلمان را به این جلب نماید که کربلا، نتیجه ای فتنه و توطئه و بی بصیرتی مردمی بود که چهار مرحله پشت سر گذاشت و پنجمی آنها یزید بود نه اولی آنها. لذا می بینیم که قبل از یزید، نه تنها چهار مرحله، بلکه امتی لعن شده اند. امتی که با فتنه گران بودند - امتی که سکوت کردند - امتی که راضی بودند - امتی که به صورت مستقیم و غیرمستقیم، اسباب و زمینه های این فجایع را مساعد نمودند.

در خصوص مراحل نیز، اگر لازم بود اسم بیان می گردید، چنانچه اسم های عمر سعد، شمر و آل ابی سفیان که همان معاویه و یزید باشند بیان شده است. اما می خواهد توجه مسلمان را از «شخص» و «مصداق» فردی، به جریان سوق دهد. لذا اگر بخواهیم به صورت واضح بیان نماییم که لابد آن چهار نفر اول، ابوبکر، عمر، عثمان و معاویه هستند، باز به نوعی سطحی نگری کرده ایم. چرا که باید بدانیم، کدام جریان ها و عوامل زمینه ها را برای کنار زدن «ولایت» در دوران های متفاوت فراهم آورده است؟

سوال ۷: آیا در هیچ حدیثی درباره‌ی نشانه‌های ظهور، از انقلاب اسلامی ایران ذکری به میان آمده است؟ اگر نیامده، آیا جای شک و تردید نیست؟ مگر انقلاب اسلامی اتفاق ساده‌ای بود؟ (بزد) (۱۴ آذر ۱۳۸۹)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

اگرچه احادیث و روایات بسیاری وجود دارد که می‌توان آنها را به صورت یقین و یا احتمال به انقلاب شکوهمند اسلامی نسبت داد، اما قبل از بیان چند نمونه از آنها لازم است که به نکته‌ی مهمتر دیگری دقت کنیم، که آن نوع نگاه به ظهور و حکومت حضرت مهدی (عج) و علائم پیش از ظهور و موضوع انتظار است.

باید اذعان نمود: از بزرگترین بلاهایی که بر سر امم اسلامی آورده‌اند، این است که نه تنها ممالک و اقوام اسلامی را به چند شعبه تقسیم کرده و سپس هر گروه را به جان دیگری انداختند و وحدت آنها را مبدل به ضعف و ذلت کردند، بلکه حتی پیوستگی اندیشه‌ی دینی و باورهای ایمانی آنان را تجزیه کردند و بین آنها فاصله و حتی مقابله انداختند، به گونه‌ای که دینشان از سیاست، عبادتشان از تجارت، معاش و زندگیشان از جهاد و ... جدا شد. حال آن که اینها همه حلقه‌های به هم پیوسته‌ی «دین و بندگی الله» هستند و با جدا شدن یکی از آنها، زنجیره گسیخته و همگی رها و بی‌ثمر می‌شوند.

همین تجزیه در اندیشه‌های اصول اعتقادی نیز صورت پذیرفت، به گونه‌ای که اغلب گمان می‌کنند، مسائلی چون: مرگ، قیامت، و ظهور، اتفاق‌هایی هستند که به ناگاه و به طور حادثه‌ای بروز و ظهور پیدا می‌کنند، در حالی که اصلاً چنین نیست. بلکه چنانچه حضرت علی (ع) می‌فرمایند: انسان در هر نفسی که می‌کشد، می‌میرد و یک گام به سوی نفس و مرگ نهایی نزدیکتر می‌شود. و قیامت از هم اکنون بر انسان محیط است و ظهور نیز هر روز آشکارتر از گذشته جلوه می‌کند و روزی نیز قدم و جلوه‌ی آخر آن خواهد رسید. لذا تمامی حوادث اتفاقیه‌ی خوب و یا بدی که حادث می‌شود، از علائم ظهور است، خواه بسیار پر رنگ و مؤثر باشد و خواه کم رنگ و کم تأثیر، خواه حدیث مستقیمی به آن اشاره نموده باشد و یا خیر. خواه سبب تعجیل در ظهور گردد و یا تأخیر در آن.

ظهور امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، رعد و برق و یا زلزله نیست که به ناگاه رخ دهد [اگرچه بروز آنها نیز به ناگاه نیست و مقدمات بسیاری داشته که در منظر ما نبوده است و برای اهل علم قابل شناخت و تعریف است]، بلکه قیام و حکومت جهانی آن حضرت جریانی است که گام به گام به عرصه‌ی ظهور می‌رسد. لذاست که دو رکعت نماز یک شخص، یک توبه، یک دعا، کمی مطالعه‌ی یک جوان، یک خودسازی و ... نیز در تعجیل زمان ظهور مؤثر است، چه رسد به تغییر و تحول و انقلاب اسلامی در یک جامعه‌ی مسلمان و منتظر. لذا نباید سطحی نگر و ساده بود، بلکه باید با بصیرت کامل معارف و جریانات را مورد مطالعه و بررسی قرار داد.

حال در این عالم و جماعت نزدیک به ۶.۵ میلیاردی جهان، چه کسی است که فریاد شیطان در دعوت به خود را از زبان گویای فراماسون و صهیونیسم بین‌الملل نشنیده باشد؟ آیا تک چشم وسط سر دجال را در آرم فراماسون نمی‌بینند؟ کیست که دجال زمان را در رسانه‌های رنگارنگ و طول قدم‌هایش را در امواج صوتی و تصویری و جذابیت صدا و حرکات مسحور کننده‌اش را در فیلم‌ها، سریال‌ها و ... ندیده باشد؟ آیا معنای «Holywood» چوب مقدس نیست؟ همان چوبی که در دست شیطان فراماسون است؟ و آیا به هنگام تأسیس نگفتند که ما در اینجا مرکزی دایر می‌کنیم که جهانیان را مسحور خود کند؟ و آیا چنین نشد؟ از سوی دیگر کیست که با دعوت به حق و به اسلام و تحولی که انقلاب اسلامی در تمامی جهان و به ویژه جهان اسلام ایجاد کرده باشد مواجه نشده باشد؟

آیا امروزه جهان کفر و استکبار خود اذعان به پایان راه ندارند؟ آیا فلسفه‌ها و تئوری‌های معاصر غربی، سخن از «آخر جهان» به میان نمی‌آورند و در عین حال همگی به زبان تئوری و عملی اذعان به عجز و ناتوانی خود ندارند؟ آیا مبحث «جهانی‌سازی» و «حکومت واحد جهانی» بر کسی پوشیده است؟ آیا همه‌ی قدرت‌های جهان اعم از این که مرکزشان واشنگتن، لندن، پاریس باشد و یا مسکو، پکن و توکیو، در خاورمیانه جمع نشده‌اند؟! آیا عراق به مرکز پیروزی یا شکست شیطان بزرگ مبدل نگردیده است؟ آیا نژاد زرد اقتصاد جهان را در دست نگرفته است؟ ... آیا اینها عین احادیث وارده در خصوص عصر ظهور نیست؟

از سوی دیگر، آیا مردی از قم به پا نخواست؟ آیا مردم دور او را نگرفتند؟ آیا منافقین با نصب آیهی قرآن (فضل الله المجاهدین علی القاعدین اجراً عظیماً) بر سینه‌هایشان فتنه و جنایت نکردند؟ آیا سپاهی از مسلمانان و مجاهدین واقعی در حالی که روی پرچم‌هایشان نوشته شده «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ» تشکیل نشد؟ آیا قیام بر علیه کفر جهانی صورت نگرفت؟ آیا مسلمانان بیدار، مبارز و شهادت طلب نشدند؟ آیا ایرانیان محور همه‌ی این تحولات نبودند؟ ... و در نهایت آیا این جریانات به هم پیوسته، عین احادیث و روایات نیست؟

آیا فتنه‌ها یکی پس از دیگری، در جهان و در جهان اسلام ظهور و بروز نمی‌نمایند؟ آیا مردمان گرفتار نسل‌کشی و کشتارهای دسته‌جمعی نشده‌اند؟ آیا مسلمانان عالم به خاک و خون کشیده نمی‌شوند؟ آیا در عین قتل عام مسلمانان، آنان شکل و جان تازه‌ای «به محوریت ولایت و اسلام ایران» نگرفته‌اند؟ آیا بسیاری از علما (اعم از شیعه و سنی) بر علیه اسلام و مسلمین قد علم نکرده‌اند؟ آیا در کعبه که مرکز اسلام است، فتوای محذورالدم بودن شیعیان داده نشد و خون آنها در مکه و حرم امن الهی و آن هم به خاطر برائت از مشرکین به زمین ریخته نشد؟... و آیا اینها همه در احادیث و روایات عصر ظهور و نشانه‌هایش بیان نشده بود؟

در هر حال نشانه‌ها بسیار است. شاید بتوان گفت قدم به قدم و فعل به فعل حرکت انقلاب اسلامی، و در مقابل حرکات و انفعالات کفر جهانی، عین نشانه‌های عصر ظهور است که در احادیث بیان گردیده است. لذا ساده‌نگری است اگر فقط به دنبال یک حدیثی باشیم که مثلاً در آن نام فردی با ذکر مشخصات ظاهری و شماره‌ی شناسنامه‌اش قید شده باشد و یا منتظر یک حادثه‌ای باشیم که در روایات ذکر شده، اما به صورت زلزله و دفعی پدید آید. اما در عین حال چون علاقه و نظر مستمع به این جهات نیز جلب شده است و موجب اطمینان بیشتر می‌شود، به روایات ذیل فقط به عنوان نمونه ایفاد می‌گردد.

از امام موسی کاظم (ع) نقل شده است که فرمود:

«مردی از قم، مردم را به حق دعوت کند، افرادی پیرامون او گرد آیند که قلب‌هایشان همچون پاره‌های آهن استوار است. بادهای تند حوادث آنان را نلغزاند، از جنگ خسته نشده و نترسند، اعتمادشان بر خدا است و سرانجام کار از آن پرهیزکاران است.»

(کتاب عصر ظهور، تألیف علی کورانی عاملی، ترجمه‌ی مهدی حقی، ناشر: شرکت چاپ و نشر امور بین الملل وابسته به انتشارات امیر کبیر، چاپ چهارم، ۱۳۸۵، صفحه‌ی ۲۲۲ - با ذکر منابع حدیث)

«عن احمد بن سالم، عن محمد بن یحیی بن ضریس، عن محمد بن جعفر، عن نصر بن مزاحم و ابن ابی حماد، عن ابی داود عن عبدالله بن شریک، عن ابی جعفر (علیه السلام) قال: اقبل ابوبکر و عمر و الزبیر و عبدالرحمن بن عوف، جلسوا بغناء رسول الله (صلی الله علیه و آله) فخرج اليهم النبی (صلی الله علیه و آله): فجلس اليهم، فانقطع شسعه، فرمی بنعله الی علی بن ابی طالب (علیه السلام) ثم قال: ان عن یمین الله عزوجل، او عن یمین العرش، قوماً منا علی منابر من نور، وجوههم من نور، و ثيابهم من نور، تغش وجوههم ابصار الناظرین دونهم، قال ابوبکر: من هم یا رسول الله؟ فسکت، فقال الزبیر: من هم یا رسول الله؟ فسکت، فقال عبدالرحمن: من هم یا رسول الله؟ فسکت، فقال علی (علیه السلام): من هم یا رسول الله؟ فقال: هم قوم تحابوا بروح الله علی غیر انساب و لا اموال، اولئک شیعتک و انت امامهم یا علی.»

ترجمه: «از احمد بن سالم، از محمد بن یحیی بن ضریس، از محمد بن جعفر، از نصر بن مزاحم و ابن ابی حماد، از ابی داود از عبدالله بن شریک از ابی جعفر (علیه السلام) که فرمود:

ابوبکر و عمر و زبیر و عبدالرحمن بن عوف به درگاه رسول الله (ص) نزدیک شدند و نشستند، پس پیامبر (ص) بر آنها وارد شد، کنارشان نشست، ... سپس فرمود: از سمت «یمین الله» یا سمت راست عرش الهی، قومی از ما هستند [برخاستند] بر منابری از نورند (منبر یعنی مکانی بلند برای پیام رسانی)، صورت‌هایشان نورانی است و لباس‌هایشان نورانی است، صورت‌هایشان بر چشم ناظرین دیگر پرده می‌اندازد. ابوبکر گفت: ای پیامبر خدا آنها کیستند؟ پس ایشان سکوت کردند. عبدالرحمن بن عوف گفت: ای پیامبر خدا، آنها کیستند؟ پس ایشان سکوت کردند. سپس حضرت علی (ع) فرمودند: ای پیامبر خدا، آنها چه کسانی هستند؟ پس ایشان فرمودند: آنها قومی هستند که به واسطه‌ی روح الله به یکدیگر محبت می‌ورزند. (دل‌هایشان به هم نزدیک می‌شود)، درحالی که هیچ نسب یا اموال مشترکی ندارند؛ آنها شیعه‌ی تو هستند و تو امامشان هستی ای علی.» (بخار الأنوار، ج ۶۵، ص ۱۳۹)

روایات ذیل با کپی از سایت «اندیشه - با ذکر سند در پاورقی» نقل می‌گردد:

۱. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمودند: «خداوند متعال در شب معراج به من فرمودند: یا محمد از جمله عطاهایی که به تو مرحمت فرموده‌ایم آن است که یازده مهدی از نسل تو می‌باشند و آخر آنها کسی است که عیسی بن مریم پشت سر او نماز می‌خواند و به وسیله او زمین پر از عدل و داد می‌گردد. عرض کردم اینها چه وقت ظاهر می‌شود، پروردگار متعال علایمی را فرمود، از جمله: «و خروج رجلٍ من ولد الحسین ابن علی» - مردی از اولاد حسین پیش از ظهور حضرت مهدی قیام و انقلاب خواهد نمود.

قابل توجه است که در این روایت خبردهنده خالق هستی، و مخاطب و شنونده پیامبر (صلی الله علیه و آله) است.

معلوم است وقتی که خداوند متعال خبر از انقلاب کسی بدهد او فرد عادی نیست و انقلاب او هم باید انقلاب عظیمی بوده باشد و در تاریخ حداقل تاکنون مانند این انقلاب چنین به وقوع نپیوسته است. و از قرائن دیگری که در اینجا اشاره می‌شود می‌توان این خبر را مصداق انقلاب اسلامی ایران دانست.

۲. امام باقر^(ع) می‌فرمایند: در یکی از روزها عمر و ابوبکر و زبیر و ابن عوام و عبدالرحمن بن عوف در منزل رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) جمع شدند. رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) در جمع آنان نشست، در حالی که نعلین حضرت پاره شده بود. به علی (علیه السلام) داد تا اصلاحش نماید، در این حالت حضرت فرمود گروهی از ما در طرف راست عرش خدا بر منبرهایی از نور قرار دارند که صورت‌هایشان نورانی و لباس‌هایشان نیز نورانی است و نور صورتشان چشم بینندگان را خیره می‌کند. ابوبکر و زبیر و عبدالرحمن سؤال کردند آنها چه کسانی هستند، پیامبر سکوت کرد، علی (علیه السلام) پرسید پیامبر فرمودند: آنها کسانی هستند که به واسطه روح الله دوست هم می‌گردند و متحد می‌شوند بدون آن که اغراض مادی یا خویشاوندی داشته باشند و آنان شیعیان تو هستند یا علی و تو امام آنها می‌باشی».

پس از پیروزی انقلاب اسلامی آیت الله صدوقی در ملاقاتی خدمت امام عرض کرده بودند. آقا این روح الله که در حدیث (تحابوا بروح الله) شما هستید؟ زیرا امروز تمام اقشار مردم به واسطه رهبری دوستی شما متحد شدند، امام با لبخندی گذشت.

۳- پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمودند: مردم از مشرق قیام می‌کنند و زمینه را برای انقلاب جهانی مهدی (عج) فراهم می‌سازند.

۴ - امام صادق (علیه السلام): خداوند سبحان قم و اهلش را برای رساندن پیام اسلام، قائم مقام حضرت ولی عصر می‌گرداند و دانش از این شهر به شرق و غرب عالم منتشر می‌گردد و آن گاه قائم ظهور می‌کند.

۵- امام باقر (علیه السلام): می‌بینم گروهی از مشرق زمین قیام می‌کنند و طالب حق می‌باشند اما آنان را اجابت نمی‌کنند، مجدداً بر خواسته‌هایشان پافشاری می‌کنند اما مخالفان نمی‌پذیرند وقتی چنین وضعی را مشاهده می‌کنند، شمشیرها را به دوش کشیده و در مقابل دشمن می‌ایستند. این جاست که پاسخ مثبت می‌گیرند اما این بار هم نمی‌پذیرند تا این که همگی با هم قیام می‌کنند و آنچه به دست می‌آورند (انقلاب) جز به دست توانای صاحب شما (حضرت مهدی (عج)) به کس دیگری نمی‌سپزند. کشته‌های آنان شهید محسوب می‌گردد، اگر من آن زمان را درک می‌کردم خویشتن را برای صاحب این امر ننگه می‌داشتم.

حدیث دیگر از امام صادق^(ع) وارد شده است که به شرایط امروزی عربستان و مرگ ملک عبدالله و اختلاف بر سر جانشینی او منطبق است:

فرمودند: «آنگاه که مرگ عبدالله فرا رسد، مردم در جانشینی او نسبت به هیچکس به توافق نمی‌رسند و این جریان تا ظهور حضرت صاحب الامر همچنان ادامه می‌یابد. عمر سلطنت‌های چندین ساله به سر آمده، نوبت پادشاهی چند ماهه و چندین روزه فرا می‌رسد. ابوبصیر می‌گوید: پرسیدم: آیا این وضع به طول می‌انجامد؟ فرمود: هرگز. و این درگیری بعد از کشته شدن این پادشاه (عبدالله) منجر به کشمکش بین قبیله‌های حجاز می‌شود. (بخار، ج ۵۲ ص ۲۱۰ و ۲۴۰)

در روایت دیگری از ایشان چنین آمده است: «که هر کس برای من مرگ عبدالله را تضمین کند، من ظهور را برای او تضمین می‌کنم!» ... (غیبت شیخ طوسی، ص ۲۷۱ - بخار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۱۰)

سوال ۸: می‌گویند افسردگی از ضعف ایمان است! مگر ایمان با دارو تقویت می‌شود که پزشک برای معالجه دارو تجویز می‌کند؟ (فوجان) (۱۹ آذر ۱۳۸۹)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

افسردگی به علل متفاوتی ممکن است بروز نماید. گاه علل روحی و روانی و گاه علل فیزیکی که همان ضعف جسمی می‌باشد. پس، اگرچه ضعف ایمان ممکن است سبب بروز افسردگی گردد، اما دلیل نیست که علت ابتلای هر بیماری به افسردگی نیز ضعف ایمان باشد.

نقش ایمان در جلوگیری از بروز افسردگی، بیشتر در همان زمینه‌های روحی و روانی است. چرا که معمولاً مصائب با حوادثی چون: ترس، یک حادثه‌ی غم‌انگیز یا حتی یک خوشی و شادی فراتر از تحمل فرد، ناامیدی از آینده، خود کم بینی، حسادت شدید، بخل ... و آثار متفاوت آنها در عمل‌ها و عکس‌العمل‌های متفاوت سبب بروز تألمات روحی و روانی می‌گردد و ایمان سد محکمی در مقابل این تألمات می‌باشد.

بدیهی است کسی که ایمان به خدا دارد، ترس غیرمعقول ندارد و در ضمن خود را پناه الهی می‌بیند، کسی که ایمان دارد خوشی و ناخوشی دنیا را گذرا می‌بیند و در ضمن چون دنیا و متماعش هدف او نیست، در فراز و نشیب‌های زندگی دچار شادی یا غم مفرط نمی‌گردد. همچنین مؤمن به هیچ وجه از آینده ناامید نیست، چرا که به خداوند رحمان و رحیم و سمیع و مجیب اعتقاد دارد و ناامیدی از رحمت او را شرکت و غیرقابل بخشش می‌داند. و بالاخره آن که، مؤمن سعی می‌کند به سایر رذایل اخلاقی مانند حسد، بخل و... نیز دچار نگردد و هر گاه چنین حالتی برای او پیش‌آمد، با اصلاح بینش، دعا، توبه و ... روان خود را جهت داده و روحش را تقویت می‌کند.

بدیهی است که حالات روحی و روانی در بدن تأثیر مستقیم دارند و همچنین شرایط فیزیکی و جسمی نیز در روح و روان تأثیر گذار هستند.

پس از توجه به نکات فوق، باید در نظر داشته باشیم که داروی پزشک که مستقیم به جسم مربوط است، به هیچ وجهی ایمان را کم و زیاد نمی‌نماید، بلکه شرایط جسمی را متعادلتر می‌کند.

سوال ۹: امام صادق (ع) فرموده‌اند: مردم سه دسته‌اند، یا دانشمند، یا جویای علم و یا خار و خاشاک که جایشان در آتش است. حال امثال من که کار می‌کنند یا اهل درس و مطالعه کتاب نیستند باید به جهنم بروند؟ (فوجان) (۱۹ آذر ۱۳۸۹)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

این دسته‌بندی مردم را اولین بار امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) خطاب به کمیل نمود و فرمود: «یا کمیل، مردم سه دسته‌اند: «العالم ربانی» یعنی: دانشمند با خدا (آگاه به علم دین) - «و متعلم عی سبیل نجاه» یعنی: و کسی که دانش‌آموز راه نجات است، و «همج رعاع» یعنی: فرومایگان بی‌خرد. که در مورد آنان می‌فرماید: به دنبال هر نعره‌ای می‌روند و با هر بادی در حرکتند (به تعبیر امروزی ما حزب باد). امام صادق (علیه‌السلام) نیز جز همین معنی را نفرموده‌اند. اینک به نکات ذیل توجه شود:

الف - بدیهی است که جایگاه، عمل و اثر عمل «عالم» و «جاهل» یکی نیست. چنانچه خداوند متعال در قرآن کریم متذکر می‌گردد «قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ (الزمر، ۹) - بگو آیا یکسانند کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند؟»، اگر قرار باشد عالم و جاهل هر دو به یک مقصد برسند که کل نظام آفرینش بی‌نظم، بی‌معنی و بی‌نتیجه می‌شود.

ب - لذا انسانی که نمی‌داند، باید تلاش کند که بداند. اگر برای کسب علم تلاش کرد (مثل همین سؤالی که مطرح نمودید. این هم جویایی علم و دانستن است)، جزو همان گروه دوم است و سعادت دنیا و آخرت نتیجه‌ی تلاشش می‌شود. اما اگر هم ندانست و هم همتی برای دانستن به خرج نداد، بدیهی است که نه دنیا خواهد داشت و نه آخرت.

ج - اما اولاً منظور از طلب علم، الزاماً کسب علوم فقه، اصول، فلسفه، منطق، فیزیک، شیمی و ... نیست. بلکه به مطلق دانستن، علم گفته می‌شود. حال فرض شود کسی که تحصیلات حوزوی یا دانشگاهی ندارد، مشغول کارهای دیگری است. مثلاً کشاورزی می‌کند یا نجاری، یا نانوایی، یا مسافرکشی و ... در هر حال نسبت به کار خودش علم داشته باشد بهتر عمل می‌کند و نتیجه می‌گیرد یا نداشته باشد؟ اما اگر هم علم نداشت و هم در پی آموختن آن نرفت چه می‌شود؟ آیا نتیجه‌ای جز شکست را انتظار دارد؟ و ثانیاً علم به مفهوم «دانایی» نیز فقط در کتاب نیست و روش آموختن آن نیز منحصر به حوزه و دانشگاه و مطالعه‌ی کتاب نیست. اگرچه بهتر است انسان همیشه کتاب بخواند. بلکه حضور در محضر بزرگانی که بلد هستند و دانایی دارند، شنیدن سخن حق و عالمانه به هر وسیله‌ای و مهمتر از همه باز بودن چشم بصیرت، اینها همه به انسان دانایی می‌دهد. مضافاً بر این که منبع علم «قرآن کریم» در خانه‌ی هر مسلمانی هست و هر کس که اندک سواد خواندن داشته باشد، می‌تواند قرآن بخواند و به حد توان خود بر علمش بیافزاید. حال اگر کسی به سن ۲۰ یا ۳۰ یا بالاتر رسید، اما دید حوصله نکرده و علاقه هم ندارد که قرآن بخواند، باید خودش را ملامت کند. به قول معروف: گر گدا کاهل بود، تقصیر صاحبخانه چیست؟

د - به طور کلی «علم» به دو قسمت تعلق می‌گیرد: یکی برای عمارت دنیا و امرار معاش و دیگری برای آبادانی حیات جاودان در آخرت. اگرچه کسب هر دو علم لازم است. اما منظور اصلی از علمی که به آن توصیه‌ی اکید شده است، این است که انسان بداند از کجا آمده؟ کجا هست؟ و به کجا می‌رود؟ بدیهی است کسی که این اطلاعات را [در حد خود] نداشته باشد، سردرگم می‌شود و چنانچه حضرت امیر (علیه‌السلام) فرمودند: به دنبال هر صدایی می‌افتد و به جهت هر بادی به حرکت درمی‌آید. در واقع گمراه می‌شود و اوضاع و جایگاه گمراه در دنیا و آخرت معلوم است.

اما کسی که (اگرچه بی‌سواد)، به حد خود به این علم واقف شد و سعی کرد بیشتر بداند تا درستتر عمل کند، آن قشر دوم [جویای علم] می‌گردد و نه تنها هرگز گمراه نمی‌شود، بلکه به فلاح و رستگاری نیز می‌رسد.

سوال ۱۰: آیا آیت‌الله وحید خراسانی گفته‌اند که روز تاسوعا مردم در اعتراض به نشان دادن چهره‌ی حضرت عباس علیه‌السلام در سریال مختارنامه به خیابان‌ها بریزند؟ این ماجرا پر سر و صدا چیست؟ (تهران) (۲۱ آذر ۱۳۸۹)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

مردم قرن‌هاست که روز تاسوعا به خیابان‌ها می‌ریزند. اما این ماجرا در یک کلمه، سنت سیاسیون ماجراجو و اصحاب فتنه در «ماهی گرفتن از آب گل‌آلود» است. همان کسانی که قبلاً نیز نشان دادند که حتی خود امام حسین و حضرت باب‌الحوائج ابوالفضل العباس و ... علیهم‌السلام و اساساً اسلام با ولایت و امامت را قبول ندارند، چه رسد به آیت‌الله العظمی وحید خراسانی و یا سایر مراجع محترم را. لذا مردم و به ویژه عزاداران عزیز باید با بصیرت باشند و اجازه و فرصت سوءاستفاده و بهره‌برداری در تبلیغ و ضدتبلیغ را به دشمنان اسلام و مسلمین ندهند.

اما تفصیل ماجرا:

بدیهی است که بیان احکام (حلیت یا حرمت) با مراجع محترم تقلید است که آیت‌الله العظمی وحید خراسانی نیز یکی از آن مراجع محترم می‌باشد. لذا مردم در امور مختلف اگر با سؤالی مواجه شوند، از مرجع خود استفتاء می‌کنند و مرجع نیز نظر یا فتوای خود را صادر می‌کند که البته رعایت آن فتوا، بر مقلد آن مرجع واجب می‌گردد، مگر آن که «ولی امر مسلمین» در موردی حکم حکومتی صادر نماید که آن وقت اطاعت نه تنها بر همه‌ی مقلدین، بلکه بر مراجع نیز واجب می‌گردد.

اما مسئله‌ی سریال «مختارنامه» و موضوع نشان دادن چهره‌ی حضرت عباس (علیه‌السلام) و سپس بلواهایی که بر سر آن به پا شد و نقشه‌هایی که دشمنان دارند، موضوع دیگری است که باید از جنبه‌های متفاوت مورد تحلیل، نقد و بررسی قرار گیرد.

استفتاء راجع به نشان دادن چهره‌ی معصومین یا شخصیت‌هایی چون حضرت عباس، حضرت زینب و ... علیهم‌السلام، موضوع جدید و بی‌سابقه‌ای نیست. چنانچه برای ساختن فیلم «محمد رسول‌الله (ص)» در خارج نیز استفتاء شد و سریال «مختارنامه» نیز اولین سریال تاریخ دینی نمی‌باشد. لذا بسیار طبیعی بود و هست که از محضر مراجع سؤال شود که آیا می‌توانیم چهره‌ی آن بزرگوار را نشان دهیم یا خیر؟ چنانچه از اغلب مراجع سؤال شد و آنها نیز فتوای خود را اعلام نمودند و از آنجا که الحمدلله هم سازندگان اهل تشیع هستند و هم صدا و سیما متعلق به نظام جمهوری اسلامی ایران است، این فتاوا مورد توجه قرار گرفت.

پس باید علت بلوا و هیاهو را در مسائل دیگر و اهداف دیگری جستجو نمود. که از جمله‌ی آنها می‌تواند محورهای ذیل باشد:

الف - سریال مختارنامه، بسیاری را در داخل و خارج عصبانی کرده است. البته بدیهی است که عصبیت آنها از جهت دینداریشان نیست، چرا که نه تنها سریال‌ها و فیلم‌ها فمینیستی و مبتذل، عشق‌های مثلث و مربع که غالباً در سوژه‌ی یک زن با دو یا سه عاشق دلخسته که گاهی هم با هم کنار می‌آیند به نمایش درمی‌آید و همچنین مسخره کردن باورها و ارزش‌های دینی، مسخره کردن جنگ و به جبهه کشاندن عشق و عاشقی‌ها و ... هیچ یک موجب آزار و اذیتشان نشد، بلکه فجایع روز مانند: اهانت مستقیم به خدا، پیامبر اکرم (ص)، وحی، قرآن کریم، ولایت، امام و ... (مانند مباحث مطروحه‌ی سروش، کدیور، خاتمی و جریان‌های برانداز سیاسی) نیز ناراحتشان نکرد. اما مختارنامه، حرصشان را درآورده است! چرا که بسیاری از این جنابان پیروان همان سیاست‌های یزیدی و عمروعاصی هستند و بسیاری نیز نقش عمر سعد را به خود نزدیک و یا حتی او را الگوی عملی خود می‌بینند، و سریال «مختارنامه» اشاره‌های مختصری در قالب نمایش، به برخی از این فتنه‌ها دارد. لذا موجب هوشیاری مردم می‌گردد که این امر نیز نگرانی و غیظ آنان را مضاعف می‌کند.

از این رو، از همان ابتدای نمایش سریال مختارنامه، حملات سایبری و غیرسایبری خود را شروع کردند و البته چون موضوع دینی است و مخاطبین نیز عموماً مسلمان و عاشق سیدالشهداء (علیه‌السلام) و شیفته‌ی شخصیت‌های فداییان امامت و ولایت، چون حضرت عباس، حضرت زینب و ... هستند، اینها نیز از در دینداری

وارد شده‌اند و می‌خواهند به بهانه‌ی استفتاء و بیان مسئله از سوی مراجع، بلوا به پا کنند. آخر آنان نانشان در دعوا است. ولی ما خوشحالیم که حتی برای ایجاد یک جنجال در مخالفت با اسلام و نظام اسلامی نیز مجبورند به مراجع معظم تقلید متوسل شوند. این خود اعتراف به دینداری و پایبندی مردم به مراجع و احکام شرع مقدس است که به منزله‌ی عدم پذیرش آنهاست.

ب - حتی اگر فتوایی هم در کار نباشد، همگان می‌دانند که نشان دادن چهره و آن هم با این اوضاع و احوالی که عرصه‌ی فیلم‌سازی ما دارد، کار مناسبی نیست. اما سؤال اذهان عمومی این است که مگر تا همین دو سال پیش هر کسی عکس یک عرب یا پسر خاله‌ی خودش را با لباس عربی در قالب بنرهای بزرگ به عنوان تمثیل حضرت عباس^(ع) نصب نمی‌کرد؟ آیا در تعزیه‌های خیابانی که اتفاقاً بسیار هم وهن اسلام است، هر کس و ناکسی که احياناً چهره‌ی مشهور به منکری هم در میان اهالی ده و روستا و ... داشت به نقش حضرت عباس ظاهر نمی‌شد و حتی مردان نقش حضرت زینب^(ع) را بازی نمی‌کردند و همین جنابان به عنوان مدافعین هنر اصیل «تعزیه خوانی» برایشان قلم‌فرسایی نمی‌کردند؟ و ...

نمی‌گوییم که آنها کار خوبی می‌کردند! اما می‌پرسیم که اولاً چرا در هیچ موردی صدای نقد و گله‌ای شنیده نشد؟! و ثانیاً اکنون چه اصراری دارند که بغضی غیرمستقیم به مخاطبین القاء کنند تا موجب نوعی مقاومت ادراکی ناخودآگاه آنان در درک مفاهیم و پیام‌های اصلی این حکایت شود و در نهایت نیز این سریال را بهانه‌ای برای جنجال‌آفرینی سیاسی خود قرار دهند؟!

ج - فتاوی مراجع معظم تقلید همه محترم است. اما مردم و عزاداران عزیز که قرن‌هاست در روزهای تاسوعا و عاشورای حسینی^(ع) به خیابان‌ها می‌ریزند و هر ساله تاسوعایی دیگر می‌آفرینند، توجه داشته باشند که «لاشخورهای سیاسی» که در فتنه‌ی سال ۸۸، بعد از ظهر عاشورا به هیئت‌ها حمله کرده و قرآن و پارچه نویسی‌ها را به آتش کشیدند و سپس به رقص و پایکوبی پرداختند، قصد دارند تا به بهانه‌ی فتاوی مراجع محترم، حضور چند ده میلیونی مردم در مراسم عزاداری را به بلوا و فتنه‌ای دیگر مبدل کنند. که البته هرگز و هرگز موفق نخواهند شد.

د - مردم مسلمان و هوشیار ما به خوبی می‌دانند که در نظام و حکومت اسلامی، برای به خیابان ریختن به عنوان اعتراض، قیام و ...، حکم ولی امر مسلمین لازم است. و در ضمن می‌دانند که تبلیغاتچی‌های به قول معروف «عمله‌ی آماتور ظلمه» درصددند که بگویند این جماعت چند ده میلیونی، نه برای عزای حسینی^(ع)، بلکه برای طرفداری از ما به خیابان‌ها ریخته‌اند و بدین وسیله نفسی خیالی به کالبد نیمه‌جان خود بدمند و غذایی دیگر بر سر سفره‌ی رسانه‌های خارجی که مدتی است درگیر آشوب‌ها و اعتراضات مردم خودشان هستند بگذارند.

ه - دقت شود که این «خوارج» همیشه دو سویه بازی می‌کنند. این هیاهو را به پا کرده‌اند تا اگر چهره نشان داده شد، به بهانه‌اش بلوایی جدید راه بیاندازند و اگر نشان ندادند، بگویند: نظام می‌خواست نشان دهد، اما آیت‌الله العظمی وحید خراسانی مقابلشان ایستاد و نشان داده نشد، تا القاء کنند که لابد ایشان مقابل نظام ایستاد! و سپس بهره‌های تبلیغاتی خود را از این گفتار غلط ببرند. در حالی که اصلاً چنین نیست. بلکه اگر از ایشان نیز استفتاء نمی‌شد، موضوع از سایر مراجع محترم نیز استفتاء شده بود و حتماً رعایت می‌شد.

بدون شک موضع‌گیری ایشان نیز متناسب با چگونگی طرح سؤالی بود که در غالب استفتاء از ایشان کرده بودند. وگرنه مسلم است ایشان با توجه به کسالت و مشغله‌ی فراوانی که دارند، اصلاً فرصت تماشای سریال را ندارند و بعید است حتی یک قسمت از این سریال را دیده باشند. لذا بدیهی است اگر از ایشان به صورت سالم و بی غل و غش، مثل استفتایی که از سایر مراجع به عمل آمد، فقط سؤال می‌شد: آیا جایز است چهره‌ی حضرت عباس^(ع) نشان داده شود؟ ایشان در یک کلمه می‌فرمودند: خیر. پس معلوم است طرح سؤال، در آن جلسه و با آن حضار، به گونه‌ی دیگری صورت پذیرفته است.

در خاتمه ضمن تذکر به مراقبت شدید فتنه‌های فتنه‌گران، به همه‌ی عزیزان توصیه می‌گردد که به فرازهای این سریال، نه به عنوان یک تراژدی نمایشی، بلکه به عنوان واقعیتی که همچنان ادامه دارد توجه کنند.

سوال ۱۱: لقب «ابا عبدالله» را چه کسی به امام حسین (ع) داد و چرا به ایشان خون خدا «تارالله» می‌گویند؟ (تبریز) (۲۳ آذر ۱۳۸۹)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

پیشتر راجع به لقب «ابا عبدالله»، مطالبی درج گردید (۱) و توضیح داده شد که این لقب به معنای اوج خلوص و سرآمد بندگی است. چنانچه ما نیز در ادبیات فارسی به سرآمدها لقب پدر می‌دهیم. مثل: پدر شعر، پدر شعر نو و لذا لقب «اباعبدالله» توصیف جایگاه آن حضرت نزد حق تعالی می‌باشد. البته برخی ایراد کردند که «ابا عبدالله» لقب نیست، بلکه کنیه است. که البته فرقی ندارد و برخی دیگر نیز گفتند: این صرفاً یک لقب یا کنیه است، همین. باید دقت شود که در کلام معصوم، کلام همین‌طوری و بی‌معنی و یا صرفاً افتخاری وجود ندارد.

الف - لقب یا کنیه «اباعبدالله»، توسط حضرت رسول اکرم (ص)، طبق فرمان وحی و در بدو تولد به ایشان اعطا گردید. وقتی قنادهای حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) را به ایشان دادند، او را در آغوش کشیدند و فرمودند: «لا یوم کیومک یا ابا عبدالله - هیچ روزی مانند روز تو نیست، ای ابا عبدالله».

(شفاء الصدور فی شرح زیارت العاشورا، چاپ اول، ص ۱۰۲)

ب - اما در خصوص لقب «تار الله». کمال انسان در کمال بندگی خداوند متعال است و کمال بندگی نیز مستلزم کمال در معرفت، خلوص و عمل است. هر چه مراتب بیشتر باشد، انسان بیش از پیش تجلی حق تعالی می‌گردد و در واقع رنگ خدایی می‌گیرد. چنانچه فرمود:

«صِبْغَةَ اللَّهِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَ نَحْنُ لَهُ عَبِيدُونَ» (البقره، ۱۳۸)

ترجمه: [بگو ما آراسته شدیم به زیور] رنگ خدا [دین خدا]، و کیست بهتر از خدا که کسی را به رنگ [دین خدا] بیاراید؟ و ما پرستندگان اویم.

خدا که جسم نیست، رنگ و بو طعم و سایر خواص ماده را نیز ندارد، بلکه منظور از «رنگ خدا» همان خدایی شدن و تجلی او شدن است. لذا اگر چشم کسی جز آنچه خدا می‌خواهد و جز آنچه برای اوست ندید، چشم او «عین الله» می‌گردد. اگر گوشش تسلیم محض بود «اذن الله» می‌گردد، اگر افعالش که تعبیر به دست می‌شود تسلیم محض بود «یدالله» می‌گردد و اگر سرتاسر وجودش تسلیم بود «عبدالله» می‌شود. پس به خونی که برای خدا در بدن می‌چرخد و برای خدا به زمین ریخته شود نیز «تارالله» گفته می‌شود.

در حدیث قدسی نیز بدین مضمون آمده است که خداوند فرمود، هر کس به انجام واجبات و ترک محرمات عبادتم کند و سپس به نوافل پردازد، من چشم او می‌شوم که با آن می‌بیند، دست او می‌شوم که با آن فعل انجام می‌دهد ... و من خود به جای عقل او قیام می‌کنم.

ج - به تعبیر دیگر، حضرت امیرالمؤمنین (ع) می‌فرمایند: «موتوا قبل ان تموتوا». یعنی بمیرانید خود را، قبل از آن که بمیرانند شما را. بدیهی است که منظور خودکشی نیست. بلکه به هنگام «موت» از انسان سلب اختیار می‌گردد و همه‌ی وجودش را تسلیم خدا می‌کنند که به آن «توفی - وفات» گفته می‌شود. پس اگر کسی قبل از مرگ، «من» را کنار گذاشت و اختیاری برای خود به جز اختیار الهی در نظر نگرفت، چشم و گوش و دست و پا و سایر اعضا و جوارحش جز به امر خدا و برای خدا فعلی انجام نداد، مرگ اختیاری کرده است. چنین کسی روح و جسمش رنگ الهی گرفته است، عین الله، یدالله، سمع الله ... و تارالله می‌شود. چون در میان همه‌ی بنی آدم، معصوم انسان کامل است، این القاب به آنان اختصاص یافت.

د - و البته معنای جامع دیگری در این لقب نهفته است. تارالله یعنی کسی که خون‌بهای او، خداوند متعال است. خداست که انتقام خون او را می‌گیرد و فقط خداست که می‌تواند اجر خونی که در راهش ریخته شده است را پردازد.

سوال ۱۲: چرا در قسمت آخر زیارت عاشورا، خداوند را بر این مصائب بزرگ حمد و شکر می‌کنیم؟

(تبریز) (۲۲ آذر ۱۳۸۹)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

هم با توجه به تاریخ و هم با تعمق در مفاهیم بلند زیارت عاشورا، علت این حمد و شکر به خوبی مشخص می‌گردد.

زیارت عاشورا یک تفاوت اساسی با دیگر زیارات معصومین^(ع) مثل زیارت جامعه کبیره و ... دارد. در زیارات دیگر، زائر بیشتر از مقامات و کرامات امام^(ع) می‌گوید، اما در زیارت عاشورا بیشتر «اعلام مواضع» خود را می‌نماید و اذعان می‌دارد که نه تنها مانند آنان که مسبب یا عامل پیدایش فاجعه‌ی عاشورا بودند نیست، بلکه با بصیرت کامل در موضع حق که همان موضع امامت و ولایت است ایستاده است.

درک مصیبت نشستن امثال معاویه و یزید بر جایگاه پیامبر اکرم^(ص) و بر مسند خلافت بر مسلمین، درک مصیبت فتنه‌ای که سبب می‌شود مسلمانان امام خود را به نام دفاع از اسلام بکشند، درک مصیبت فرحناکی غاصبین و قاتلین و اتباع آنها به کشتن اولاد رسول خدا^(ص) و معصومین^(ع)، همان درکی است که اگر مسلمانان ساده‌اندیش و ظاهرین آن دوران داشتند، چنین مصیبت‌هایی پیش نمی‌آمد. لذا زائر امام حسین^(علیه‌السلام) با بیان فرازهای زیارت عاشورا، اذعان دارد که به این درک رسیده است و این خود جای حمد و شکر بی‌نهایت دارد.

از سوی دیگر توفیق معرفت امام، توفیق زیارت امام، توفیق تبعیت از امام و به ویژه درک مصیبت از دست دادن امام و پر شدن دل از محبت امام و غم امام، همه توفیقات بسیار بزرگی است که نصیب هر کسی نمی‌شود. لذا حمد و شکر دارد.

کسی که به این مقام و توفیق رسیده است که با معرفت و درک مصیبت و درک وظیفه در مقابل حضرت امام حسین^(علیه‌السلام) ایستاده است و از ایشان می‌خواهد تا دعا کنند خداوند متعال به او نیز توفیق خونخواهی با همراهی «امام هدی ظاهر ناطق بالحق منکم» را رزق نماید و اجر کسانی را که درک عظمت مصیبت را نموده‌اند عطا فرماید (و بالشأن الذی لکم عنده ان یعطینی بمصابی بکم ...)، باید خداوند منان را بر این توفیقات حمد و شکر نماید. و در یک جمله آن که، چنین زیارت و ملاقات با معرفت، اخلاص و عزم و اراده برای تداوم راه، حمد و شکر لازم دارد. یعنی قدر این نعمت را می‌دانیم و آن را پاس خواهیم داشت.

سوال ۱۳: چرا سجده بر تربت کربلا فضیلت دارد؟ (تبریز) (۲۲ آذر ۱۳۸۹)**پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:**

ابتدا دقت شود که سجده بر هر چیزی که انجام پذیرد، سجده بر خدا و برای خداوند متعال است. اما در احکام فقهی، اهل سنت سجده را بر هر چیزی جایز می‌دانند، ولی فقهی شیعی فقط بر دو چیز می‌توان سجده کرد. یکی زمین (خاک، سنگ و ...) و دیگری آنچه از زمین می‌روید. مانند چوب، برگ و ... به شرطی که خوردنی و پوشیدنی نباشد. پس اصل، سجده بر زمین، یعنی همان خاک و سنگ است.

اما فضیلت نقاط مختلف زمین نسبت به یک دیگر، به خاطر فضیلت عباداتی است که با خلوص هر چه بیشتری در آن انجام پذیرفته و یا نقطه‌ای است که حق تعالی برای نزول خیر و برکتی اختصاص داده است. مثل آن که محل کعبه، صحرای منی، صفا و مروه، مقام ابراهیم، قبور اهل عصمت (علیهم‌السلام) و ... همه متبرک است. یعنی برکت زیادی دارد که به عابد در آن نقطه نیز منتقل می‌گردد. پس همان‌طور که خوب است نمازگزار بهترین لباس، عطر، جایگاه و ... را برای اقامه‌ی نماز برگزیند، خوب است بهترین خاک را نیز برای سجده در برابر پروردگار عالم برگزیند. و فضیلت تربت امام حسین (علیه‌السلام) نیز از آن رو است که سرتاسر کربلا را (به نقلی به شعاع ۸ فرسخ از قتلگاه) خدا برای متبرک شدن به خون امام حسین (علیه‌السلام) برگزید. به تعبیر حضرت امیر^(ع)، کربلا سرزمینی است که در آن عشاق خدا به سر فرو می‌افتند.

پیامبر اسلام^(ص) در ضمن حدیث بلندی می‌فرماید: کربلا پاکترین بقعه‌ی روی زمین و از نظر احترام بزرگترین بقعه‌ها است و الحق که کربلا از بساط‌های بهشت است.

در حدیثی که در جلد هشتم «طبقات ابن سعد» از قول «ام سلمه» همسر پیامبر آمده است: پیامبر خدا در حالی که اشک می‌ریخت، فرمود: «أتانی جبرئیل بالتربه التي یقتل علیها الحسین، فهی التي أقلب فی کفی». یعنی «جبرئیل این تربتی که در دست من است را آورد و گفت: حسین در آن نقطه کشته می‌شود.» و همین امر یکی دیگر از دلایل فضیلت تربت کربلا بر سایر تربت‌ها و سجده‌گاه‌هاست.

همچنین در «مجمع الزوائد» که از کتاب‌های حدیثی اهل سنت است، روایتی نقل شده است که می‌گوید: روزی امیرمؤمنان^(ع) از سرزمین کربلا عبور کرد و مقداری از خاک آن را برداشت، بوید، گریست و فرمود: «۷۰ هزار نفر از این مکان محشور و بدون حسابرسی وارد بهشت می‌شوند».

بدیهی است که یکی از برکات سجده بر خاک کربلا، زنده نگه‌داشتن یاد و خاطر کربلا، برای نمازگزار است.

نمازگزاری که در انتخاب بهترین خاک، تربت کربلا را برمی‌گزیند، در واقع در مقابل حق تعالی اعلام مواضع می‌کند و با این انتخاب بیان می‌دارد که در مسلمانی و ظاهر و باطن عبادت خود، به حسین بن علی، سیدالشهداء (علیه‌السلام) توسل و تمسک نموده و راه او را ادامه می‌دهد.

شیخ طوسی با سند خود از «معاویه بن عمار» نقل می‌کند که امام صادق^(ع) مقداری از تربت امام حسین^(ع) را در کیسه‌ای به همراه داشت و به هنگام نماز، مقداری از خاک آن را روی سجاده خود می‌ریخت و بر آن سجده می‌کرد. (وسائل، باب ۱۶ از ابواب ما یصح علیه السجود)

از دیگر برکات سجده بر تربت پاک کربلا این است که حجاب‌های ظلمانی را که مانع ارتباط و عبادت بنده با رب خود می‌شود را مرتفع می‌نماید. امام صادق^(علیه‌السلام) در این مورد می‌فرماید: «همانا سجده بر تربت حسین^(ع) حجاب‌های هفتگانه را پاره می‌کند.» (کافی، جلد ۴ - بحارالانوار، جلد ۸۲)

سوال ۱۴: مدتی است که نسبت به نماز سست شده‌ام، آیا راهکاری برای ثبات قدم وجود دارد که غیر قابل برگشت باشد؟ (ایلام) (۲۳ آذر ۱۳۸۹)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

توضیح: اگرچه این سایت سؤالات کسانی را که نشانی ایمیل درستی نداده‌اند، مطرح نموده و پاسخ نمی‌دهد [چرا که لابد جوایز پاسخ نیستند که نشانی درستی قید نموده‌اند]، اما پاسخ سؤال این عزیز به جهت آن که ممکن است سؤال و موضوع مبتلابه بسیاری دیگر باشد، به شرح ذیل ایفاد می‌گردد.

الف - باید دقت کنیم که چه چیزی ما را به نماز واداشته است و اکنون چه شده که سستی در نماز پیش‌آمده است. به تعبیر دیگر، انسان به هر دلیلی ممکن است اقامه‌ی نماز را آغاز نماید، مثل رسیدن به سن تکلیف و شوق نوجوانی، عادات و رسوم خانوادگی یا بومی، کنجکاوی، علاقه و ...، اما اگر پس از یک مدتی به علل اصلی دست نیابد، با زایل شدن علل قبلی خود، در نماز سست می‌گردد. به عنوان مثال: کسی که در سن تکلیف به شوقی شروع به اقامه‌ی نماز نموده، پس از چند سال و گذشتن از این دوران، این شوقش هم از بین می‌رود - کسی که از روی عادات و رسوم خانوادگی و قومی اقامه‌ی نماز می‌نموده، با تغییر خانواده به واسطه‌ی ازدواج یا تغییر مکان، ممکن است نسبت به نماز سست شود - یا کسی که از روی کنجکاوی نماز می‌خوانده، ممکن است پس از یک دوره اقامه‌ی نماز و عادی شدن آن، این کنجکاوی را از دست بدهد و ...

ب - باید بدانیم که نماز والاترین رابطه‌ی میان «عبد» با «معبود» و «عاشق» با «معشوق» خویش است. لذا اگر این حالت بندگی و عشق نه تنها تقویت نگردد، بلکه به علت غفلت و بی‌توجهی تضعیف گردد، نماز به غیر از بیان الفاظ و انجام حرکاتی بی‌روح، چیز دیگری نخواهد بود و بعید نیست اگر نمازگزار نسبت به ادامه‌ی آن سست گردد. اما بنده‌ای که همیشه به یاد پروردگار خویش است، عاشق اوست و مشتاق خلوت با اوست، امیدوار به لقای محبوب است و ...، نه تنها در نماز سست نمی‌شود، بلکه شور و میل او برای رسیدن فرصت ملاقات و گفتگو با معبود و معشوق، روزافزون می‌گردد.

ج - لذا خداوند متعال در کلام وحی [قرآن کریم] می‌فرماید:

«إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي» (طه، ۱۴)

ترجمه: به درستی که من «الله» هستم [منم خداوند] که معبودی جز من نیست، پس مرا عبادت کن و نماز را به یاد من بر پا کن.

همین آیه نشان می‌دهد که «یاد خدا» علت اقامه‌ی نماز است و نماز نیز باید یاد خدا را قویتر و زنده‌تر و دائمی‌تر نماید. و علت سستی در نماز نیز چیزی نیست، مگر فراموش کردن محبوب و دل‌بستن به جایگزین‌های کاذب که سبب غفلت از یار حقیقی و یاد او می‌گردد.

پس نماز اگر به یاد خدا و برای خدا نباشد، مانند جسم بی‌روح می‌گردد و باید دقت نمود که مؤمن همیشه به یاد خداست، لذا همیشه نمازگزار است، اما دلیل نمی‌شود که هر نمازگزاری، به یاد خدا باشد. مثل نماز بی‌توجه، نماز ریایی یا نماز از روی عادت و توأم با غفلت و یا نماز جهت فریب.

د - اگر گناهان یا اصرار بر گناه [مثل: ظلم به دیگران، خوردن مال حرام، قطع صلای ارحام، خیانت در امانت و ...] نیز موجب سستی در نماز و قطع آن می‌گردد، ابتدا بدان خاطر است که این گناهان وقتی رخ می‌دهد که انسان یاد خدا و روز رویارویی با معبود و معشوق غیور را فراموش کرده است و عشق به دنیا فانی و مظاهرش را جایگزین عشق به خدا کرده است. یا «اله» کاذب را به جای «الله» که تنها «إله» حقیقی است نشانده و محبتی که باید به خدا داشته باشد را به او اختصاص داده است.

«وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ...» (البقره، ۱۶۵)

ترجمه: و بعضی از مردم هستند که غیر خدا را همتای او گیرند و آنها را دوست می‌دارند چنان که خدا را باید دوست داشته باشند و آنان که ایمان آوردند دوستی‌شان به خدا شدیدتر است ...

ه - با توجه به نکات فوق، معلوم می‌شود که فقط تداوم در یاد خدا و تلاش برای جلوگیری از فراموش نمودن خداست که می‌تواند انسان را در نماز ثابت قدم بدارد و در غیر این صورت، هیچ تضمینی به تداوم نماز و یا اساساً برای قبولی و تأثیر نماز وجود ندارد.

مگر همه‌ی دشمنان اسلام بی‌نماز بودند؟ مگر خوارج نماز نمی‌خواندند؟ مگر دشمنان اهل بیت^(ع)، نماز نمی‌خواندند؟ مگر اغلب سپاهیان عمر سعد در شب و روز عاشورا نماز نمی‌خواندند؟ ... اما نمازشان هیچ تأثیری نداشت و ندارد. چرا که علت نمازگزارى آنان معرفت، ایمان و عشق به خدا و شوق قیامت نبوده و نیست.

www.x-shobhe.com

سوال ۱۵: آیا طلب مرگ نمودن امام سجاد علیه السلام در شام، منافاتی با عصمت ایشان ندارد؟

(تهران) (۳۱ آذر ۱۳۸۹)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

ابتدا دقت شود که «سؤال» یا حتی شک و شبهه، می تواند مقدمه و پایه علم و دانش و معرفت صحیح باشد، منتهی لازم است که ابتدا ذهن یک نظم و ترتیب منطقی داشته باشد تا خود به خود راه سوءاستفاده‌ی دشمنان سودجو را سد کند. به عنوان مثال اگر نمی دانیم که امام معصوم است یا خیر؟ راه دانستن آن پرداختن به جزئیات گفتار یا اعمال آنان نیست، بلکه باید به صورت عقلی و نقلی ثابت گردد که امام باید الزاماً معصوم باشد. اما اگر دانستیم که امام معصوم است، آن گاه در صورت بروز یک سؤال به دنبال حکمت و دلیل آن می گردیم نه به دنبال مقابله دادن آن با عصمت.

با کمی دقت در نحوه‌ی طرح سؤال و شبهه‌ی برخی از سایت‌ها که بسیار مغرضانه و به منظور منحرف نمودن افکار رهبری و تغذیه می شوند، مشهود می گردد که همیشه مطلب را به گونه‌ای مطرح می کنند که اصل [عصمت یا ...] را زیر سؤال ببرند نه این که از حکمت گفتار یا رفتار معصوم آگاه شوند. و بدیهی است که اگر کسی به اصل عصمت شک داشته باشد، با پاسخ این سؤال‌ها شک او برطرف نمی گردد و پشت هر چرایی، چرای دیگری می آید و هیچ گاه نیز به نتیجه‌ی قطعی نمی رسد. مگر آن که تحقیق در خصوص ضرورت عصمت امام از راه خودش صورت پذیرد. اما پاسخ سؤال:

هر طلب مرگی بد و مذموم نیست. طلب مرگ انسان جاهل، کافر، ناامید از رحمت الهی، ضعیف در مقابله با مشکلات و ... بد است. اما طلب مرگ انسان مؤمن، عاشق، عالم و عامل، بسیار هم خوب است. چنانچه همه‌ی اهل بیت (علیهم السلام) چنین دعاها‌ی مستقیم یا غیرمستقیمی داشته اند و شخص امام حسین سیدالشهداء (علیه السلام) نیز از همان آغاز هجرت از مدینه سخن از مرگ و زیبایی‌های آن می فرمود و در آخر نیز فرمود: مرگ پلی است که مؤمن را به بهشت و کافر را به جهنم می برد.

طلب مرگ امام سجاد، امام موسی بن جعفر، حضرت علی و سایر اهل بیت علیهم السلام و نیز هر موحد و مؤمن دیگری، طلب پایان سفر، رسیدن به مقصود، معبود و معشوق و عاقبت به خیر است و این فقط عشق به دنیاست که ترس و نفرت از مرگ را موجب می گردد.

خداوند متعال در پاسخ یهودیان عصر پیامبر (ص) که مدعی بودند: فقط ما خدا را دوست داریم و فقط خدا ما را دوست دارد و نه دیگران را، می فرماید: به آنان بگو اگر واقعاً گمان دارید که تنها دوستان خدا هستید، از خدا طلب مرگ کنید، اگر راست می گوئید. چرا که عاشق مایل به لقای معشوق است و محب مایل به اتصال محبوب است و جدایی و فراق را تاب ندارد. پس هر کس طالب مرگ (البته با این معرفت) نباشد، زیاد هم ایمان راسخ و عشق با شکوه و خالصی ندارد.

«قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِنَّ زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَتُّوا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (الجمعه، ۶)

ترجمه (المیزان): ای رسول ما جهودان را بگو ای جماعت یهود اگر پندارید که شما به حقیقت دوستانان خدائید نه مردم دیگر پس تمنای مرگ کنید اگر راست می گوئید (که علامت دوستان خدا آرزوی مرگ و شوق لقای به خداست).

آدمی در این دنیا مسافر است و مسئول و باید رنج و مهنت بسیاری را تحمل کند تا سالم و مفرح به مقصد برسد. لذا کسانی که ایمان دارند و از لذت لقا و نیز عظمت، جلال، شکوه، راحتی و فرحناکی جنت خبر دارند، همیشه خواهان رسیدن هستند نه ماندن در راه. لذا خداوند به آنان که مدعیند حتماً وارد بهشت می شوند نیز متذکر می شود که «پس چرا مرگ نمی خواهی؟»

«قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَتُّوا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (البقره، ۹۴)

ترجمه (المیزان): بگو اگر خانه‌ی آخرت نزد خدا در حالی که از هر ناملایمی خالص باشد، خاص برای شما است و نه سایر مردم و شما در این دعوی خود، راست می گوئید پس تمنای مرگ کنید (تا زودتر به آن خانه برسید).

سوال ۱۶: چرا اغلب پاسخ‌هایی که به سؤالات و شبهات می‌دهید طولانی است و چرا وارد سایت‌های شبهه‌افکن نمی‌شوید و پاسخ آنها را مستقیم نمی‌دهید تا کاربرانشان بخوانند؟ (۲ دی ۱۳۸۹)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

اگر بخواهیم دست کم این یک سؤال را طولانی پاسخ ندهیم، باید به استحضار همه‌ی کاربران گرامی برسانیم که ضمن پذیرش انتقاد و سعی در کوتاه‌تر کردن پاسخ، در نظر داشته باشند که پاسخ به سؤال و شبهه با پاسخ به استفتاء فرق دارد. به عنوان مثال: اگر کسی پرسید: در مورد فلان آیه می‌گویند چنین و چنان؟ نمی‌توان فقط پاسخ داد؛ اشتباه است و درست نمی‌گویند. بلکه باید توضیح داد تا مطلب کاملاً روشن شود.

مضافاً بر این که معمولاً سؤال می‌تواند بسیار کوتاه باشد، اما الزاماً پاسخ آن کوتاه نخواهد بود. به عنوان مثال اگر کسی در چند کلمه بگوید: دلایل اثبات وجود خدا چیست؟ می‌گویند: وحی سخن پیامبر (ص) است نه خدا؟ فایده‌ی تلاوت قرآن چیست؟ و...؟ چگونه می‌توان پاسخ بسیار کوتاهی ارائه داد.

لذا با توجه به این که معمولاً پاسخ، خلاصه‌ی چندین کتاب و چندین مطلب است، عزیزان حوصله نموده و این چند سطر را مطالعه نمایند.

اما در خصوص سایت‌های شبهه‌افکن، دقت فرمایید که آنها اصلاً با پاسخ کاری ندارند، بلکه فقط همین را می‌خواهند که بحث و جدال بسیار شود، امر مشتبه گردد، اما رقم مراجع و کاربر افزایش یابد و نباید به بازار آنها کمک کنیم. لذا ضمن توصیه به عدم مراجعه‌ی عزیزان به این گونه سایت‌ها، این پایگاه در خدمت است تا شبهات شما عزیزان را پاسخ گوید.

یک معرفی:

پایگاه اطلاع‌رسانی «خبر و عکس ایران» به نشانی ذیل افتتاح شد و فعالیت خود را آغاز نموده است:

www.iranpn.com

سوال ۱۷: به تازگی با محافل درویشی آشنا شده و در جلسه‌ی آنها شرکت کردم، به جز شاهنامه‌خوانی کاری نمی‌کردند، کجای این کار در اسلام اشکال دارد؟ (فم) (۷ دی ۱۳۸۹)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

البته اگر واقعاً به جز خواندن شاهنامه‌خوانی کار دیگری نمی‌کردند، معلوم است که این جلسه فقط برای جذب مبتدیان است و حسابی دام پهن کرده‌اند. چون اتفاقاً این «شاهنامه‌خوانی» است که کار مجالس درویشی نیست. پس معلوم است که نفاق است.

شاهنامه‌خوانی، یا در محافل ادبی، یا در تأثر، یا مقابل دوربین ... یا در پایینتر سطح عمومی خود در قهوه‌خانه‌های سنتی صورت می‌پذیرد. نه فردوسی درویش بود و نه شاهنامه حکایت درویشان است. پس موضوعیتی با محافل درویشی ندارد.

اما بعد، دقت فرمایید که شما ممکن است در مجالس وهابیت، بهائیت، فراماسون، صهیونیسم ... یا مجالس و محافل هر توطئه‌گر دیگری نیز وارد شوید و ببینید که کار خاصی نمی‌کنند. مثلاً بوستان سعدی یا دیوان حافظ می‌خوانند و یا اصلاً راجع به مسائلی چون هدفمندی یارانه‌ها، تورم، بی‌کاری و ... که موضوعی همگانی است حرف می‌زنند! آیا این محک شناخت حق و باطل یا داوری درباره‌ی یک باند فاسد است؟ یا باید دید که تجمع آنها بر حول محور چه اعتقاداتی است؟ برای چه شما یا جوانان را جذب می‌کنند؟ آیا قصد آنها فقط این است که تعداد بیشتری حافظ یا سعدی یا شاهنامه بخوانند؟ باید دید که دیدگاه‌های آنان [به ویژه گروه‌هایی که نام اسلام و تشیع را به یدک می‌کشند] چیست؟ تعریفشان از اسلام چیست؟ و آیا نگاه، فرهنگ و عملکرد آنها با اسلام ناب محمدی^(ص)، قرآن کریم، فرهنگ و سیره‌ی اهل بیت^(ع) و خط ولایت هماهنگی دارد، یا سازی جداگانه، اما به این نام می‌زنند؟

بگذریم از این که حضرت علی^(علیه‌السلام) خود را به جز بنده‌ی خدا نمی‌خواند، تبر و کشکول گدایی نداشت، حلقه‌ی ذکر نمی‌گرفت و ...، اما مهمتر این است که بپرسیم در کجای اسلام آمده که اگر شریعت (بایدها و نبایدها) برای قرار گرفتن در طریقت است و طریقت نیز برای رسیدن به حقیقت است، شما اجازه دارید به بهانه‌ی رسیدن به طریقت، از شریعت دست بردارید؟ وانگهی اصلاً چه کسی گواهی داده که شما در طریقت قرار گرفته‌اید و یا به حقیقت رسیده‌اید؟ تا انسان زنده است، باید شریعتش برقرار باشد. نکند گمان می‌کنند که مولا امیرالمؤمنین و سایر اهل بیت^(علیهم‌السلام) [العیاذ بالله] به طریقت و حقیقت نرسیده بودند که تا آخرین لحظه و حتی در ظهر عاشورا، نماز می‌خواندند و به همه‌ی احکام شریعت عمل می‌نمودند و تارک شریعت را محروم از شفاعت و اهل جهنم می‌خواندند؟

در هر حال این شاهنامه‌خوانی‌ها فقط یک دام است و محافل درویشی تا کنون فسادها و جنایات بی‌شماری (حتی به دام انداختن نوامیس) مرتکب شده‌اند و عزیزان باید دقت کنند که اصلاً نزدیک نشوند. واقعاً اگر کسی به شاهنامه علاقه دارد، محافل ادبی و هنری بسیاری برای این منظور است و اگر کسی اهل علم و عرفان است، بهتر است به اهلیش و علمای راستین این وادی مراجعه کند و اگر کسی اهل ذکر است نیز باید سعی کند تا حقیقت ذکر را دریابد و همیشه به یاد خدا [دائم الذکر] باشد و از هر گونه نمایش، فریب، انحراف و ... آن هم به نام اسلام، تشیع و ولایت بپرهیزد.

اگر قرار بود هر کسی با کمی بلند کردن مو و سییل، نواختن نی و دف، خواندن چند قطعه از شاهنامه، پوشیدن یک ردای ژنده، آویزان کردن کشکول و تبر مصنوعی از گردن و در و دیوار ... و در نهایت چند «هو» کشیدن در حال خوشی‌های طبیعی و غیرطبیعی، اهل حق شود، دیگر گسیل این همه انبیا و اولیا، مقابله با صفینی‌ها، خوارج، اهل کوفه ... و به شهادت رسیدن اهل بیت عصمت^(علیهم‌السلام) لزومی نداشت، چرا که این معنا به راحتی قابل وصول است و هنرپیشگان و بازیگران در نمایش این اداها استادترند.

سوال ۱۸: مگر در قرآن کریم نفرموده که حضرت محمد (ص) پدر هیچ یک مردان شما نیست، پس چرا به ائمه اطهار (ع) «یابن رسول الله» می‌گوییم؟ (تهران) (۲۰ دی ۱۳۸۹)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

آیهی مبارکه به شرح ذیل است:

«مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَ لَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَ كَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا» (الأحزاب، ۴۰)

ترجمه: محمد [ص] پدر هیچ يك از مردان شما نیست، ولیکن فرستادهی خداست و خاتم پیامبران است و خدا به همه چیز داناست.

جهت درک بهتر مفهوم و مقصود فرازهای آیه که پاسخ سؤال فوق نیز می‌باشد، لازم است در نکات ذیل تأمل گردد:

الف - در اصل بخش اول آیه پاسخ کسانی است که به ایشان معترض شده بودند که چرا با همسر مطلقه‌ی پسر خوانده‌اش ازدواج کرده است و این مثل این است که انسان با عروس خود ازدواج کند. آیه پاسخ می‌دهد که در اسلام «پسرخواندگی» وجود ندارد و اگر کسی به کسی مثل پدر محبت کرد و یا حتی او را «پسرم» خواند، دلیل نمی‌شود که رابطه‌ای تکوینی و صلبی بین آنها برقرار شود و احکام شرعی مربوطه بر آنها جاری گردد.

ب - آیهی مبارکه نفرموده است که ایشان پدر هیچ کس نیست، بلکه فرموده: «پدر هیچ یک از مردان شما نیست». یعنی کسی به خود نسبت فرزندی و به ایشان نسبت پدری برای خود ندهد.

ج - از ادامه‌ی آیه چنین برمی‌آید که عده‌ای سعی داشتند ایشان را «پدر» خطاب کنند. مثل پدر روحانی، پدر معنوی و چنانچه شاهدیم منافقین نیز در دوره‌ی معاصر برای این که از سوپی خود را به مرحوم آیت‌الله طالقانی متصل نشان دهند و از سوی دیگر زیر بار مسائل اعتقادی و احکام شرعی یک مجتهد نروند، به ایشان «پدر طالقانی» می‌گفتند. آیهی مبارکه می‌فرماید: خیر. ایشان پدر نیست. بلکه هم رسول الله است و هم ختم کننده‌ی انبیای الهی. یعنی: این الفاظ به هیچ وجه توجیهی برای نافرمانی شما نیست و باید از او اطاعت کنید و آن هم اطاعت یک پیرو از رسول الله (ص)، نه اطاعت یک پسر از پدر.

د - اگر فقط بخواهیم به ظاهر آیه بسنده کنیم و به همین روابط صلبی بین خود نیز استدلال کنیم، آیه فرموده است که «پدر هیچ یک از مردان شما نیست»، اما ایشان پدر حضرت فاطمه (علیها السلام) هستند و طبعاً پدر بزرگ همه‌ی اولاد علی و فاطمه علیهما السلام می‌شوند و همان گونه که اطلاق «پدر بزرگ» بر ایشان جایز است، اطلاق «یابن رسول الله» بر اولاد دختری ایشان نیز جایز است.

ه - توجه به یک نکته‌ی مهم در جنگ روانی (تبلیغاتی):

دقت شود که جایگاه القابی چون «امیرالمؤمنین»، «خلیفه‌الله»، «خلیفه‌الرسول»، که به هر کسی و از جمله معاویه و یزید و امثالهم در طول تاریخ نسبت داده‌اند، به مراتب بالاتر از جایگاه و لقب «یابن رسول الله» می‌باشد، چرا که هر کسی ممکن است از اولاد [نسل] ایشان بشود (مثل هر کسی که سید است)، اما هر کسی نمی‌تواند در مقام واقعی خلیفه‌اللهی و امیرالمؤمنینی قرار گیرد. اما هیچ کس سؤال نمی‌کند که چرا به آن ظالم‌ها و غاصب‌ها «امیرالمؤمنین» اطلاق می‌کردند، بلکه فقط در ذهن ما و شما القا می‌کنند که چرا به اهل بیت (ع)، فرزند رسول خدا می‌گوییم؟! چرا که می‌خواهند ذکر این قرابت را مانند ذکر مباحث دیگری چون «عصمت»، «مظلومیت» و ... از میان بردارند. [البته منظور این نیست که هر کس چنین سؤالی مطرح کرد، لابد غرض سوئی دارد. خیر. بلکه طراحان ناشناخته‌ی اصلی و فرافکنان در سایت‌ها و ...، که خود پاسخ را هم می‌دانند، چنین اغراضی داشته و چنین اهدافی را تعقیب می‌کنند].

سوال ۱۹: می‌گویند: شیطان فقط تجسم اعمال پلید و بد است. یعنی یک ذهنیت و اندیشه است. واقعیت بیرونی ندارد. آدم نیز می‌تواند یک رهبر ایدئولوژیکی باشد. (تهران) (۲۳ دی ۱۳۸۹)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

به این نظریه از چند منظر می‌توان نگاه کرد و مورد بحث و بررسی قرار داد:

الف - «شیطان فقط تجسم اعمال پلید است». این نظریه به مثابه‌ی نفی سایر مباحثی چون «توحید» است. چرا که با این فرضیه، تصریح قرآن کریم به وجود شیطان یا شیاطین، تکذیب می‌گردد.

بدیهی است که مسئله‌ی وجود یا عدم وجود «شیطان»، واقعیت خارجی داشتن یا نداشتن آن، فقط برای کسی می‌تواند مطرح باشد که در وجود خدا و خلقت حکیمانه و هدفدار جهان و بازگشت به سوی او یقین کرده است و اینک به دنبال این است که بداند آیا موجودی به نام شیطان واقعیت خارجی هم دارد یا خیر؟ بدیهی است اگر نداشت، خداوند می‌فرمود: ندارد. بلکه اعمال پلید و خبیث انسان «شیطنت» نامیده می‌شود و فقط یک مفهوم ذهنی است. اما فرمود: وجود عینی و خارجی دارد.

ب - اگر کسی به وجود خداوند اعتقادی نداشته باشد و جهان را ماده‌ی صرف انگارد، برای او اصلاً نباید مسئله‌ی اعمال نیک یا پلید مطرح باشد، چه رسد به شیطان! وقتی حیاتی به جز حیات دنیوی متصور نیست و انسان نیز مدت محدودی در این حیات بدین شکل و با این احتیاجات هست و نتیجه‌ای هم در کار نیست، چرا باید انسان خود را به ارزش‌هایی «چه فطری و عقلی و چه اعتباری» مقید کند؟! چه کسی تعیین می‌کند که کدام عمل نیک و کدام پلید است؟ اگر کسی فقط مدت محدود و آن هم نامعلومی در این دنیا زندگی می‌کند، چرا دزدی نکند؟ چرا زنا نکند؟ چرا نکشد؟ چرا دروغ نگوید؟ ... مگر چه می‌شود؟! به همین دلیل مکاتب مادی نیز که ابتدا سخن از نسبی بودن ارزش‌ها به میان آوردند، امروز به بی‌معنی بودن آنها رسیده‌اند و اظهار می‌دارند: ارزش آن چیزی است که برای ما فایده داشته باشد (یعنی همان نظرات ماکیاولیستی که به رفتارهای آنارشیستی منجر می‌گردد). این همان نظریه است که به تعریف «ارزش» و تعیین حدود آن توسط «قدرت» منجر می‌گردد. برای چنین کسی، اصلاً مسئله‌ی بودن یا نبودن شیطان نباید مطرح باشد، چون در اصل عمل نیک یا پلیدی وجود ندارد. همه چیز فقط یک عمل فیزیکی است. بدون اعتبار و بدون ارزش و بدون قابلیت دسته‌بندی به نیک و بد.

اما اگر کسی به وجود خداوند متعال ایمان آورد و فهمید که جهان تصادفی به وجود نیامده و اصلاً این فرضیه محال است و حتی در یک ذره هم سابقه نداشته چه رسد به عالم هستی و آن هم با نظم و حرکت هدفدار، آن وقت به ضرورت هدایت از جانب خدا و وجود رسولان و کتاب و وحی ایمان می‌آورد و بر همین اساس وجود عینی شیطان را نیز بر اساس وحی و عقل می‌پذیرد.

ج - اما در این که شیطان فقط «ابلیس» نیست و هر انسان دیگری هم می‌تواند شیطان (یا رهبر ایدئولوژیکی به سوی گناه یا همان اعمال پلید) باشد، شکی نیست و قرآن کریم نیز بدان تصریح دارد. «شیطان» یعنی منحرف. پس هر انسان منحرف کننده‌ای نیز شیطان می‌شود و «ابلیس» نیز از آن جهت که از صراط مستقیم و عبودیت خداوند متعال منحرف شد، شیطان لقب گرفت. در بعضی از آیات قرآن اشاره به شیطان به صورت جمع «شیاطین» به کار رفته است و به دوری از همه‌ی آنها امر شده است که از جمله آیه‌ی مبارکه‌ی ذیل است:

«وَقُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ» (المؤمنون، ۹۷)

ترجمه: و بگو بار الهام من از وسوسه و فریب شیطان‌ها به تو پناه می‌آورم.

سوال ۲۰: می‌گویند: کارشناسی در برنامه‌ی شبکه چهار گفته، چون زبان آخرت عربی است، همه باید عربی یاد بگیرند، وگرنه در سؤال و جواب می‌مانند و به جهنم می‌روند و سایت‌هایی نیز این مسئله را دست‌انداخته‌اند، جریان چیست؟ (تهران) (۲۶ دی ۱۳۸۹)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

متأسفانه این برنامه را ندیده‌ایم تا بدانیم واقعاً کارشناسی چنین سخن گفته است یا خیر؟ اما فرض می‌کنیم که کسی چنین بگوید.

بدون شک هر کس چنین بیان‌دیشد و یا بگوید، نه تنها اطلاعات کافی از اسلام، زبان، آخرت، احادیث و روایات مربوطه و ... ندارد، بلکه حتی زحمت اندکی تفکر نیز به خود نداده است و ندانسته سخن بر زبان رانده است و موجبات وهن اسلام و تغذیه برای سایت‌های ضددین را فراهم آورده است.

الف - مسئله‌ی «زبان» فقط همین حروف الفباء و سپس یک ادبیات محاوره‌ای یا دستوری بدان زبان نیست. بلکه مسئله، فهم، درک و قبول یک فرهنگ است، که البته فهم عمیقتر و بیشتر، مستلزم فراگیری گویش اصل آن است. چنانچه در خواندن یک رومان یا فلسفه یا شعر نیز چنین است.

ما نیز در بیان خود می‌گوییم که اگر کسی «زبان شعر» را نداند، اشعار مولوی یا حافظ یا سعدی را درست درک نمی‌کند - اگر کسی زبان «هنرهای تجسمی یا نمایشی» را نداند، فهم کمتری از نقاشی، مجسمه‌سازی، فیلم و تأثر خواهد داشت. همین طور است «زبان پزشکی»، «زبان ریاضی»، «زبان فلسفه» و ... حتی در امور معنوی هم این اصطلاح رایج است. مثلاً می‌گوئیم: اگر کسی «زبان عاشقی» را نفهمد، عشق را نمی‌فهمد.

یا به عنوان مثال: زبان طبیعت و فراتر از آن «زبان تکوین» که فارسی یا عربی یا انگلیسی نیست. در آخرت خداوند متعال به هر نفسی امر می‌کند که خودت کتاب «نفست»، یعنی وجود و زندگی‌ات را بخوان و ببین که در چه جایگاهی از درجات هستی قرار گرفته‌ای، همین که خودت بخوانی کافی است. یعنی نیازی به قضاوت و داوری هم نیست. همین که خودت مروری بر زندگی و شخصیت و اعمال خودت کردی، می‌فهمی که کجایی و به کجا باید بروی. حال آیا این کتاب به عربی نوشته شده است، و اگر کسی در دنیا عربی بلد نبود، آنجا می‌گوید: ببخشید من نمی‌توانم این کتاب را بخوانم؟!

﴿اِقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا﴾ (الإسراء، ۱۴)

ترجمه: (و به او خطاب رسد که) تو خود کتاب اعمالت را بخوان و بنگر تا در دنیا چه کرده‌ای که تو خود تنها برای رسیدگی به حساب خویش کافی هستی.

پس اگر کسی «زبان اسلام»، «زبان وحی»، «زبان قرآن» و خلاصه «زبان توحید و دینداری» را نفهمد، و فقط زبان دنیاگرایی، تنعم از متاع قلیل دنیا، و زبان هوای نفس را درک کند، نباید امیدی به نجات در دنیا و آخرت داشته باشد.

ب - دقت شود که هیچ یک از علوم حصولی در دنیا، با ما به آخرت نمی‌آید و در همین دنیا می‌ماند. یعنی با «مرگ» از ما جدا می‌شود. درست همان‌طور که یک حادثه‌ای مانند تصادف، سبب می‌شود که انسان برای چند لحظه یا چند ثانیه‌ای، حتی اسم خود را به یاد نمی‌آورد. به عنوان مثال: علم فیزیک یا شیمی یک دانشمند فیزیک یا شیمی، به همراه او نمی‌آید، به دردش هم نمی‌خورد. آنجا که عالم مادی نیست که علم به فیزیک یا شیمی، یا الکترونیک و ...، مشکلی از کسی حل کند. زبان و ادبیات نیز از علوم حصولی است و به آخرت منتقل نمی‌شود. حتی علم زبان عربی در عرب‌زبان‌ها و یا فارسی در فارس‌زبان‌ها. پس اگر زبانی، ادبیات تکلم در آخرت باشد، در همان جا به همگان داده می‌شود.

ج - پس از مطلب فوق، به زبان ظاهر می‌رسیم. بالاخره آیا در آخرت گفتگویی بین اهالی آخرت با یکدیگر صورت می‌پذیرد یا خیر؟ اگر پاسخ مثبت است، زبان و ادبیات آنها چیست؟ در پاسخ: در روایات آمده است که

این زبان، همان زبان تکلم قرآن، یعنی عربی فصیح قرآنی است؟ و در آنجا حب ملی، جغرافیایی و یا تفرقه‌ی زبانی، ملی و نژادی نیز وجود ندارد.

اما این دلیل نمی‌شود که هر کس در دنیا زبان عربی یاد نگرفت، در آخرت از جواب بماند! اگر این طور باشد که همه‌ی انبیاء، اولیاء و مؤمنین قبل از اسلام از جواب می‌مانند، چون اقلب عرب‌زبان نبودند.

این حرف خیلی احمقانه است. بلکه اگر زبان توحید، قرآن و اسلام را درک نکرد، در آنجا از جواب می‌ماند. و این هم طبیعی است.

اسلام عزیز هر آنچه برای نجات بشر لازم بود، بیان نموده است و در دستورات اسلامی، هیچ‌گاه فراگیری زبان عربی به صورت یک واجب مطرح نشده است. اگر چنین بود، لازم می‌آمد که پیامبر اسلام (ص) که دینی جهانی را آورده است، به همه‌ی مردم دنیا، از جمله ایران و انگلیس و چین و هند و ... دستور دهد که زبان خود را کنار بگذارید و عربی یاد بگیرید.

نباید هیچ وقت حرف بی‌منطق و غیرمطابق با عقل را پذیرفت. فرض کنیم یک فارس زبان یا ترک زبان در صحرای قیامت حاضر شد. بالاخره با یک زبانی باید با او تکلم شود و این زبان، همان زبان عربی قرآن است. بعد او بگوید: ببخشید، من این زبان را بلد نیستم. و او بگویند: پس همه‌ی اعتقادات باطل و همه‌ی اعمال حبط شد و به جهنم می‌روی، حتی اگر شب‌ها تا صبح نماز شب خوانده باشی و صبح‌ها تا شب مجاهدت کرده و در نهایت شهید شده باشی؟! آخر این حرف‌ها مسخره کردن نظام حکمت الهی و آخرت نیست؟!

به نظر می‌رسد که این سخنان بیشتر از ناحیه‌ی «غیرخودی‌های» مغرض و احياناً غیرمغرض‌های نادان پخش می‌شود. حتی اگر در شبکه‌های صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران باشد. تا از سوپی با تحریک حب‌های ملی، مردم را با دین مخالف کنند و از سوی دیگر به خاطر سخت و شاق بودن یک امر، مردم را از دین و نجات ناامید کنند.

سوال ۲۱: چگونه بر شیطان درون تسلط یابیم و چگونه می‌توانیم نسبت به نماز عشق و علاقه پیدا کنیم.
(تهران) (۲۷ دی ۱۳۸۹)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

راجع به چگونگی تسلط بر شیطان، [ما و شما و همگان]، باید به راه‌کارهایی که خود خداوند متعال فرموده است رجوع کرده و آنها را به صورت مستمر به کار بندیم.

الف - شرط و قدم اول در مبارزه با دشمن، همان «دشمن شناسی» است. بدیهی است که تا کسی دشمن را نشناسد، حتی با او مخالفت هم نمی‌کند، چه رسد به مبارزه و چه بسا از غفلت فریب خورده و او را دوست نیز بشناسد. لذا خداوند متعال با قید این که او دشمن آشکار شماست، امر می‌کند که اطاعتش نکنید:

«أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ بَيْنِي ءَادَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ» (یس، ۶۰)

ترجمه: مگر با شما عهد نسبتم و نگفتم ای فرزندان آدم شیطان را اطاعت مکنید که او برای شما دشمنی آشکار است.

اغلب ما می‌دانیم که «شیطان»، چه ابلیس باشد، چه افراد و چه هوای نفس، دشمن است، ولی باور نکرده‌ایم. لذا قدم اول دشمن شناسی و باور دشمنی اوست و قدم بعد مقابله‌ی با اوست. یعنی هر چه گفت، خلافتش را انجام بدهیم.

ب - نکته‌ی مهم بعدی که سبب حفظ انسان از تبعیت شیطان می‌شود، باور معاد است. خیلی‌ها خدا (مبدأ) را می‌شناسند، اما به معاد باور محکمی ندارند. اگر ما مقصد را باور داشته باشیم، حتماً در سفر درست و به سوی مقصد حرکت می‌کنیم و سعی می‌کنیم که منحرف نشویم و اگر شدیم نیز سریع برمی‌گردیم.

ج - اما راجع به نماز، نکته بسیار است و از جمله آن که انسان باید «مخاطب» را بشناسد و گفتگوی خود با او را باور کند. آن وقت ارتباط بین عاشق و معشوق برقرار می‌شود و این ارتباط حتماً شیرین است. تا حدی که انسان دوست ندارد به پایان رسد و وقتی هم به اجبار به پایان برسد، آدمی منتظر فرصت و نوبت بعدی تجدید این دیدار و گفتگو می‌شود. اما نماز بی‌توجه، ملال‌آور و خستگی‌آور می‌شود و طبعاً انسان نسبت به آن بی‌رغبت می‌شود.

کافی است یک بار تجربه کنیم. مثلاً چند دقیقه قبل از اذان خود را حاضر کنیم. حاضر برای گفتگوی با محبوب. بعد در دل بگوییم: خدایا تا چند دقیقه‌ی دیگر، اذان می‌شود، یعنی اذن می‌دهی که بیایم و مستقیم با تو مرتبط شوم و راز و نیاز کنم و من لحظه شماری می‌کنم. و بعد که اذان شد، یا در جماعت شرکت کنیم و همه‌ی حواسمان را به حضور در محضر حق تعالی بدهیم و اگر نشد، مقابل حق تعالی با عشق و ادب بایستیم و نماز بخوانیم. شاید لذت همین یک بار، تداومش را به دنبال آورد. در هر حال شروط و رسم عشق و عشق‌بازی را همگان بلد هستند، چون فطری است. فقط لازم است لحظاتی به معشوق توجه کنند. سبب تنبلی به نماز، بیشتر به خاطر این است که با خدا کاری نداریم و فقط می‌خواهیم نمازمان را خوانده باشیم. به قول مولوی:

غرض از نماز این بود که با تو / حدیث درد فراق باز بگذارم

وگرنه این چه نمازیست که من بی تو / نشسته روی به قبله و دل به بازارم

البته رعایت شروط ظاهری که برای نماز وضع شده است، تأثیر به‌سزایی در درک روح نماز دارد. مثل رعایت اول وقت، پاک‌ی لباس، پاک‌ی جای نماز و ...

سوال ۲۲: خدا در جا فرموده که آدم و حوا را از بهشت بیرون کرد و در جای دیگر فرموده او را خلیفه روی زمین قرار داد، چگونه این دو معنا قابل جمع است و علت این اخراج چه بوده است؟ (۴ بهمن ۱۳۸۹)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

غیرقابل جمع بودن این دو معنا از آنجا ناشی می‌شود که منظور و مقصود از بهشت، الزاماً همان بهشت اخروی است که بندگان مؤمن و صالح وارد آن خواهند شد و برای همیشه در آن خلود خواهند داشت، در صورتی که چنانچه در پاسخ قبلی (۱) بیان گردید، بهشتی که آدم و حوا و ابلیس و ... در آن قرار داشتند، بهشت اخروی نیست و در آن بهشت نه خطایی است و نه غم و اندوه و نه اخراجی.

انسان در سیر حرکت خود، سه نوع از حیات را در سه عالم طی می‌کند که عبارتند از: حیات دنیوی، حیات برزخی و حیات اخروی. لذا در هر سه حیات یا «سه عالم»، یا در ظل رحمت الهی قرار دارد و یا به پرتگاه‌های هلاکت سقوط می‌کند. به همین دلیل هم بهشت و جهنم «دنیوی» وجود دارد و هم «برزخی» و هم «اخروی». با این تفاوت که بهشت و جهنم دنیا و برزخ، ورود و خروج دارد. گاهی انسان در جهنم سیر می‌کند و گاهی در بهشت، گاهی از این خارج می‌شود و گاهی از آن، منتهی در حیات اخروی، عده‌ای از جهنمیان پس از پاک شدن وارد بهشت می‌شوند، اما هیچ یک از اهل بهشت از آن اخراج نمی‌شوند، بلکه در آن مراحل سیر تکاملی را می‌پیمایند.

الف - خداوند متعال در قرآن کریم در مورد جهنم دنیوی، می‌فرماید:

«يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ» (العنکبوت، ۵۴)

ترجمه: آنان با عجله از تو طلب عذاب می‌کنند. و حال آن که جهنم بر کافران احاطه دارد.

و یا می‌فرماید:

«إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَسْتُرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ وَ لَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لَا يُزَكِّيهِمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (البقره، ۱۷۴)

ترجمه: حقا افرادی که کتاب نازل شده‌ی خدا را کتمان می‌نمایند و آن را به بهای اندکی می‌فروشند آنچه می‌خورند نیست جز آتشی که در شکم‌های خود می‌ریزند. خدا در روز قیامت با آنان تکلم نمی‌کند و ایشان را پاکیزه نخواهد کرد و عذابی دردناک نصیب ایشان خواهد شد.

ب - در مورد بهشت دنیوی نیز می‌فرماید:

«يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُورِي سَوَاتِكُمْ وَ رِبَشًا وَ لِبَاسُ التَّقْوَى ذَلِكْ خَيْرٌ ذَلِكْ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ يَذَكَّرُونَ * يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُمُ مِنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوَاتِهِمَا إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَ قَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ» (الأعراف - ۲۷)

ترجمه: ای فرزندان آدم قطعاً ما لباسی برای شما فرستادیم که عورت‌های شما را می‌پوشاند و نیز ساز و برگ (به شما دادیم) و لباس پرهیزکاری است که بهتر می‌باشد. این خود یکی از آیات خدا است شاید آنان یادآور شوند * ای فرزندان آدم مبادا شیطان شما را فریب دهد! همان‌طور که پدر و مادر شما را از بهشت اخراج کرد. شیطان لباس‌های ایشان را از آنان گرفت تا عیب‌هایشان را به ایشان نشان دهد. زیرا شیطان و قبیله‌ی وی شما را از طریقی می‌بینند که شما آنها را نمی‌بینید. ما شیاطین را به طور قطع دوستان افرادی قرار دادیم که ایمان نمی‌آورند.

از مفهوم این آیه مشخص می‌گردد که آدمی تا به لباس تقوا پوشیده است، در بهشت است (البته بهشت زمینی) و همین که فریب شیطان را خورد، لباس تقوایش کنار می‌رود و بدی‌هایش عیان می‌گردد.

ج - پس خداوند متعال آدم و اولاد او را خلیفه‌ی خود در زمین قرار داد. هم نسبت به آدم فرمود «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» و هم نسبت به سایر انسان‌ها و بنی‌آدم فرمود:

«هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ فَمَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ وَ لَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ كُفْرَهُمْ إِلَّا خَسَارًا» (فاطر، ۳۹)

ترجمه: خدا آن خدائی است که شما را در زمین، خلیفه قرار داد. پس: کسی که کافر شود کفرش علیه خودش خواهد بود، و کفر کافران، چیزی جز خشم و غضب پروردگارشان برای آنان نمی‌افزاید. و کفر کافران جز زیان و خسارت برای ایشان نخواهد افزود.

د - و خداوند متعال از حضرت آدم^(ع) و همه‌ی انسان‌های دیگر در فطرت و عقلشان عهد گرفت که مراقب شیطان باشند، او را عبادت، بندگی و تبعیت نکنند و فریبش را نخورند، چون او نیز عهد کرده که سر راه انسان بنشیند و اغوايش کند، تا لباس تقوا را از او دور کند.

«أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ» (یس، ۶۰)

ترجمه: ای بنی آدم آیا با شما عهد نکردم که شیطان را عبادت نکنید؟ چرا که او به راستی برای شما دشمنی آشکار است.

ه - در آیات مربوط به اخراج نیز واژه‌ی «اهبطوا» استفاده شده، یعنی از این مقام و جایگاهی که هستید، هبوط کنید. یعنی وقتی انسان فریب شیطان را بخورد و او لباس تقوا را از آدمی بریاید، بدی‌های نفسانی انسان هویدا می‌گردد، حرص‌ها، طمع‌ها، بخل‌ها، حسادت‌ها، ترس‌ها و نگرانی‌های دنیوی ... و آنچه موجب دشمنی آنان با خود و دیگران است بروز و ظهور می‌یابد. اما اگر آدمی در این دنیا خدا را بپرستد، تقوا را پیشه کند، با اطاعت از انبیای ارسال شده از طرف او در صراط مستقیم حرکت کند، (مانند بهشت اخروی) هیچ خوف و حزنی برای او نخواهد بود.

گفتیم: جمیعاً از بهشت فرود شوید. هنگامی که راهنمایی از طرف من آمد افرادی که از آن راهنما متابعت نمایند خوفی برای آنان نخواهد بود و محزون هم نخواهند شد؟

«قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (البقره، ۳۸)

ترجمه: گفتیم: جمیعاً از بهشت فرود شوید. هنگامی که راهنمایی از طرف من آمد افرادی که از آن راهنما متابعت نمایند خوفی برای آنان نخواهد بود و محزون هم نخواهند شد.

سوال ۲۳: می‌گویند: مگر نفقه برای زحمت زن در خانه نیست؟ آیا نگهداری فرزند نیز از وظایف مادر است؟ پس اگر فرزند را به مهد سپرد و خود نیز در بیرون اشتغال داشت، آیا هنوز نفقه دارد و حقوق مرد ضایع نمی‌شود؟ آیا با تغییر شرایط زمان نباید احکام نیز تغییر یابد؟ (تهران، ۴ بهمن ۱۳۸۹)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

نفقه به هیچ وجه برای کارمزد زحمت زن در خانه [به عنوان کار فیزیکی] نیست، چرا که وقتی می‌فرماید «مرد حق ندارد به همسر خود کار بدهد» و وقتی می‌فرماید «زن می‌تواند حتی برای شیر دادن به فرزند اجرت دریافت نماید»، پس معلوم می‌شود که «نفقه» برای این نیست. بلکه نفقه برای نقش زن در کیان خانواده است و نقش زن (همسر) در خانه، کار کردن بدان معنایی که رایج است نمی‌باشد.

همه‌ی این مشکلات از آنجا ناشی می‌شود که تعاریف غربی جایگزین تعاریف عقلی و انسانی و حتی عاطفی می‌گردد و از آن جمله است تعریف «زن»، «مرد»، «کار» و

وقتی تعریف «کار» بر اساس اهداف و تعاریف سودجویانه در مکاتب بشری (اعم از کاپیتالیستی یا کمونیستی) فقط جنبه‌ی اقتصادی داشته باشد، بدیهی است که این کار فقط باید به صورت فیزیکی صورت پذیرد. مثل پخت و پز، نظافت، بچه‌داری به مفهوم پرستاری ظاهری و ...، اما در تعریف اسلامی و عقلی، حضور با قرار گرفتن درست در جایگاه و ایفای نقش انسانی و انجام وظایف محوله، خودش کاری است بزرگتر از همه‌ی کارهای فیزیکی. لذا برپایی خانواده، حفظ کیان خانواده، صفا، صمیمیت، عشق، عفت، محبت، گذشت و ... که در کارهای مختلف تجلی می‌کند، خود کاری است متعالی‌تر، مؤثرتر و مفیدتر از کارهایی چون: کارمندی، تدریس، پزشکی، مهندسی، مدیریت و

نگهداری فرزند نیز فقط به شیر دادن یا تمیز کردن او و تغییر لباس‌های زیر و روی آن نیست که بگوییم اگر مادر این کار نکرد، یا بخش بیشتر آن را به «مهد» واگذار کرد، پس چرا دیگر نفقه بگیرد؟ چنانچه بیان شد، او حتی می‌تواند برای شیر دادن، مزد بگیرد، چرا که تأمین تغذیه‌ی فرزند بر عهده‌ی پدر است. خواه شیر مادر یا شیر خشک یا شیر دایه‌ی اجیر شده.

بلکه زن مکلف است تا وقت، سرمایه‌ی وجودی، استعدادها و هنرهای ذاتی و اکتسابی خود را بگذارد و برای شوهر خود «همسری» و برای فرزند خود «مادری» کند، تا اولین و زیربنایی ترین کانون حیات بشری به عنوان «خانواده» شکل بگیرد. و چون وقت او برای تلاش جهت کسب و امرار معاش گرفته می‌شود، نفقه‌اش بر شوهر واجب می‌گردد.

باید دقت کنیم که وقتی «زن» هر آنچه از خدمات در خانه و به عنوان همسر ارائه می‌دهد را می‌تواند به صورت مستقل و غیرهمسری ارائه دهد، اما دیگر در آن شرایط نفقه‌ای بر مرد واجب نمی‌گردد، معلوم است که مسئله‌ی همسری، موضوعی متفاوت با کار است. زن می‌تواند با ازدواج موقت، ضمن ارضای خود، نیاز جنسی مرد را برآورده کند - به عنوان یک آشپز، غذای او را تضمین کند - به عنوان یک کارگر، خانه‌اش را نظافت نماید - به عنوان یک پرستار، فرزندش را نگهداری کند و در مقابل مزد دریافت دارد. اما در چنین مواضعی نه نفقه‌ی او بر مرد واجب می‌شود، نه از مرد ارث می‌برد، نه مادر فرزندان او می‌گردد، نه انفکاکش از خانه و خانواده مستلزم جاری شدن طلاق می‌شود و نه ارتباطش با اعضای خانواده در قالب حدود همسری می‌گنجد.

اما، این که امروزه زنان در خارج از منزل کار می‌کنند، احکام خدا را تغییر نمی‌دهد. چرا که این کار او یا بدون رضایت همسر است که اولاً «حرام» است و ثانیاً بر شوهر است که تکلیف خود را با او معلوم کند و یا با رضایت همسر است. بدیهی است همسری که اجازه داده، از دو حال خارج نیست، یا احقاق حقوق خود، فرزندان و خانواده را در این دیده و یا از برخی حقوق خود چشم پوشیده است. پس نیازی به تغییر احکام الهی نیست. چرا که هیچ کس «مجبور» نیست.

البته این «جابجایی فرهنگ»، امروزه به ضرر دختر خانم‌هایی که مایلند کار خارج از خانه داشته باشند نیز تمام شده است، چرا که بسیار دیده شده که مردان جوان، به دنبال همسری می‌گردند که در بیرون کار

بهتری داشته باشد و بخشی از هزینه های خانه و خانواده که به گردن اوست را متقبل شود. و طبعاً دید مرد در خواستگاری نسبت به زن، دیگر کاسب کارانه خواهد بود.

مثلاً می گوید: ما هر دو بیرون کار می کنیم. پس تو نیز در اجاره، پرداخت قبوض، شهریه ی مهد یا مدرسه ... و یا سایر هزینه ها باید مشارکت نمایی. حال اگر این کار با توافق قلبی طرفین انجام پذیرد، ابرادی بر آن نیست، اما اگر کمترین تحمیلی باشد، کار خراب می شود. چرا که «زن» بدون اجازه حق کار در بیرون از خانه را ندارد و مرد نیز اگر اجازه داد، حقی در درآمد زن ندارد. حال آیا احکام باید تغییر یابد، یا فرهنگ ها و رفتارهای ما مطابق احکام الهی شود؟

www.x-shobhe.com

سوال ۲۴: در رابطه با محدودیت‌هایی که اسلام برای زن و ارتباط با زنان قائل شده، مگر حضرت علی (ع) نفرمود که انسان به چیزی که از منع شود حریص است و مگر فروید نیز ریشه‌ی رشد یا عدم رشد فردی و اجتماعی را ارضای غرایض نمی‌داند؟ (تهران) (۱۵ بهمن ۱۳۸۹)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

در این سؤال سه مقوله‌ی متفاوت مطرح شده است که باید هر یک به طور مستقل مورد بررسی قرار گرفته و پاسخ داده شود، اما ذیلاً پاسخی اجمالی ایفاد می‌گردد:

الف - مسئله‌ی اول «قابل شدن محدودیت برای زن و ارتباط زناشویی در اسلام است!» این یک تهمت است که دیگران بر اسلام وارد کرده‌اند و عوام‌ها نیز با بیان یا رفتار خود آن را تثبیت کرده‌اند و حتماً لازم است که در ذهن ما [اذهان عمومی]، از اسلام و احکام و فلسفه‌ی احکامش تهمت‌زدایی شود تا بتوانیم واقع‌گرا باشیم.

اسلام نه تنها محدودیتی برای روابط جنسی بین زن و مرد قایل نشده است، بلکه نسبت به آن توجه ویژه داشته و به تکرار این رابطه، از «نگاه» گرفته تا «ملاحظه» و تا «همبستری» توصیه و تأکید می‌نماید. بلکه برای حفظ و تداوم رابطه‌ی سالم، به گونه‌ای که به دیگر قوا و نیازهای فردی و اجتماعی انسان ضرری وارد ننماید، تعاریف و قوانین خاصی دارد. (چنانچه همه‌ی مکاتب تعاریف و چارچوب‌های متفاوتی دارند). مثل این است که بگوییم: نیاز به تغذیه و شهوت به خوردن در انسان هست و خوردن نیز سبب رفع گرسنگی و حتی رشد می‌گردد. اما چارچوب‌هایی دارد تا به قوای دیگر ضرر نرساند. مثلاً آن قدر ننوشد که مغزش آب بیاورد و یا آن قدر نخورد که قند و اوره و فشار خون و ... بگیرد. بلکه حدود غذا را به لحاظ مقدار و نیز ترکیب رعایت کند تا هم لذت ببرد و هم مفیدش واقع گردد.

ارتباط زناشویی نیز همین‌گونه است. محدودیتی (به آن معنا که می‌گویند) وجود ندارد، بلکه چارچوب‌هایش بیان شده تا هم انسان لذت ببرد و هم برای رشد مادی و معنوی‌اش مفید باشد، نه مضر.

ب - اما راجع به فرمایش حضرت امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) «الانسان حریص علی ما منع - به معنای: انسان نسبت به هر چیزی که منع شود حریص می‌گردد» باید از چند زاویه مورد توجه قرار گیرد.

اول آن که «منع» حتماً منع شرعی یا قانونی نیست. حتی اگر یک دیوار مانع دید انسان شود، انسان حریص می‌شود که بداند پشت این دیوار چیست؟ یا اگر تاریکی یا پیچ‌های یک غار مانع دیدن شود، انسان حریص می‌گردد که بداند داخل این غار چیست؟ وقتی نامه‌ای داخل پاکتی گذارده می‌شود، انسان حریص می‌شود که بداند داخل پاکت چیست؟ و ... پس این موضوع، جامعیت دارد و در بحث «انسان‌شناسی» و به ویژه در بعد «روان‌شناسی»، بیان یکی از حالات و صفات انسان است.

دوم آن که معنای این روایت چنین نیست که پس به خاطر تحریک نشدن حرص، نباید انسان را از چیزی منع نمود. وگرنه لازم می‌آمد که خداوند متعال که خود انسان را آفریده و این حالت یا صفت را در او نهادینه کرده، او را از «شرک»، «کفر»، «نفاق»، «ظلم»، «معصیت» و سایر رذایل منع نکند تا مبادا حریصتر گردد. و همچنین انسان‌ها نیز در روابط شخصی یا اجتماعی هیچ منعی قایل نشوند. حتی در قوانین راهنمایی و رانندگی، یا کسب و کار، مهندسی و خانه‌سازی و ... آن وقت چه هرج و مرجی خواهد شد؟

و سوم آن که: اساساً حرص شهوانی مرد نسبت به زن و بالعکس، نه تنها بد و مذموم نیست، بلکه بسیار خوب و اصلاً لازمه‌ی حیات و تکامل جسمی و روحی، و نیز فردی و اجتماعی بشر است.

آیا می‌دانیم که سبب اصلی اغلب طلاق‌ها در میان همین ملت با فرهنگ و مسلمان خودمان، بی‌رغبتی جنسی همسران نسبت به یکدیگر است؟ (به ویژه مردان نسبت به زنان). و آیا می‌دانیم که ریشه‌ی اغلب فسادهای جنسی بشر، به خاطر بروز ناهنجاری در حرص‌ها و بالتبع رفتارهای جنسی است؟

دقت شود که شهوت جنسی و ارضای آن برای زن و مرد فقط در همبستگی محدود نمی‌شود. دیدن، شنیدن، لمس کردن و ...، همه بخش‌های متفاوت «لذت جنسی» است. حال مردی که از صبح تا شب انواع دختران و زنان زیبا را دیده و نگاه خود را با دیدن ده‌ها یا صدها صورت، اندام و تن دختران و زنان متفاوت ارضاء کرده دیگر از دیدن همسر خود چه لذتی می‌برد؟! همین طور است برای زن. زن نیز از نگاه شهوت‌آلود مرد به بدنش لذت جنسی می‌برد. حال زنی که از صبح تا شب هزاران نگاه شهوت‌آلود بر صورت و اندامش لغزیده و ارضاء شده، دیگر چه حرصی به این نگاه داشته و از نگاه شوهرش چه لذتی می‌برد؟! و همین‌طور است لذت شنیدن یا لمس کردن و ...، اگر چه محدود.

حال اگر حرص مرد به زن و یا زن به مرد در غالب «همسر» تحریک شود بهتر است، یا بی رغبتی؟! آیا حرص به یک رابطه‌ی سالم زناشویی بهتر است، یا بروز ناهنجاری‌هایی چون همجنسگرایی مردان و یا زنان؟! آیا تجاوز به زنان و حتی کودکان (اعم از پسر یا دختر) که خود برخاسته از حرصی ناسالم است، در جوامع آمریکایی و اروپایی که محدودیت حجاب و روابط جنسی ندارند بیشتر است، یا در جوامع اسلامی؟! آیا استحکام کانون خانواده، گرمی و صمیمیت و میل و حرص به نگهداری و رشد یکدیگر و بالتبع پیدایش نسل‌های با هویت و سالم به لحاظ روانی، در ایران و سایر کشورهای اسلامی بیشتر است، یا جوامع غربی؟! پس تقویت و تشدید این حرص، منتهی به طریق نیکو و سالم، نه تنها خوب است، بلکه اصلاً لازمی است. تکامل فردی و اجتماعی بشر است. و تعاریف، چارچوب‌ها و قوانین اسلام نیز برای تحقق همین معنا است.

ج - اما درباره‌ی نظریه‌ی فروید، دقت شود که انسان‌ها چه خداوند متعال را قبول داشته باشند و چه نداشته باشند، گریزی از قوانین خلقت و آنچه او در وجود و فطرتشان نهادینه نموده است ندارند «لا یمکن الفرار من حکومتک». یکی از این قوانین، مقوله‌ی «مبدأ و رب و سپس هدف یا معاد» است که با واژگان دیگری چون «زیربنا و علل اولیه و ...» نیز نامیده می‌شوند. هر انسانی فطرتاً و عقلاً درمی‌یابد که هیچ پیدایشی بدون سبب نیست و تغییرها، تحول‌ها، تأثیرها و تأثرها نیز سبب بیرونی دارد و هر حرکتی نیز به سوی هدفی روان است. پس کسی که خدا را قبول ندارد، نمی‌تواند اصل واقعیات و حقایق هستی را نیز منکر شود، لذا فقط برای آنها «بدل» می‌سازد.

مسلمان معتقد است که مبدأ یا زیربنا، «الله» است (إنا لله) و نیز معتقد است که رب (مالک مطلق و تربیت کننده‌ی امور) انسان و عالم نیز همان الله است (الله رب العالمین) و همه‌ی حرکت‌ها به سوی اوست (انا الیه ارجعون). آنهاپی که این حقیقت را قبول ندارند نیز مجبورند به جایش بدل «إله‌های دیگری» قرار دهند. لذا یکی می‌گوید: زیربنا اقتصاد و نیز علت پیدایش حالات و شرایط فردی و اجتماعی انسان و جامعه اقتصاد است و لذا هیچ هدفی به جز اقتصاد وجود ندارد. در این دیدگاه انسان ابزار تولید است. دیگری می‌گوید: زیربنا غریزه‌ی جنسی است، پیدایش کلیه‌ی حالات، روحيات، گرایش‌ها و تأثیرها و تأثرها نیز از چگونگی ارضای غرایز است و برای بشر نیز کمال و هدفی به جز ارضای غرایز متصور نیست. در این دیدگاه نیز انسان اسبابی برای ارضای غریزه است. یکی دیگر می‌گوید: بر این عالم هیچ شعور حکمفرما نیست، همه چیز از ماده است، تغییرات، تحولات و حالات نیز به خاطر تأثیرها و تأثرهای ماده بر یکدیگر است و هیچ هدف خاصی هم در کار نیست، چون انسان از ماده آمده و به آن برمی‌گردد. در این دیدگاه نیز انسان یک موجود صرفاً مادی و بی‌هدف است که زیستی چون نباتات و حیوانات دارد.

از دیدگاه اسلام (علم)، فرضیه‌ی فروید جامعیت ندارد. انسان محدود و تک محوری و بنا شده از غریزه جنسی و برای غریزه نیست که همه‌ی اهدافش (کمالاتش) نیز به ارضای غریزه‌ی جنسی محدود گردد. بلکه موجودی است جامع. لذا مسائل مختلفی در پیدایش، تقویت یا سرکوب حالات، روحيات و خواسته‌های وی تأثیر دارد که از جمله‌ی آنها نیاز و میل جنسی می‌باشد و همه‌ی آنها نیز در چارچوب قوانین خلقت قرار گرفته‌اند که قابل تکذیب یا تغییر نمی‌باشد.

سوال ۲۵: چرا با وجود «ابلیس»، امام خمینی (ره) به آمریکا لقب «شیطان بزرگ» داد؟ مگر همان سران آمریکا را هم شیطان منحرف نمی‌کند؟ (تهران) (۱۸ بهمن ۱۳۸۹)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

در مورد «شیطان» و «شیطان بزرگ» خواندن آمریکا به نکات ذیل که به صورت اجمال ایفاد می‌گردد کاملاً دقت فرمایید:

الف - معنای شیطان «ابلیس» نیست. بلکه «منحرف و منحرف کننده» است. ابلیس نیز موجودی از گروه جنیان است و چون از صراط مستقیم منحرف شد و همت به انحراف دیگر جنیان و انسان گماشت، به شیطان ملقب گردید. پس هر منحرف و منحرف کننده‌ای «شیطان» است، چه از گروه جن باشد و یا انس. لذا در قرآن کریم نیز به هر دو گروه اشاره شده است:

«وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرَفَ الْقَوْلِ غُرُورًا وَ لَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَ مَا يَفْتَرُونَ» (الأنعام، ۱۱۲)

ترجمه: بدین گونه هر پیغمبری را دشمنی نهادیم از دیونهادان (شیاطن‌های) انس و جن که برای فریب، گفتار آراسته به یکدیگر القا می‌کنند، اگر پروردگار تو می‌خواست چنین نمی‌کردند پس ایشان را با چیزهایی که می‌سازند واگذار.

ب - ابلیس نیز برای وسوسه و دعوت به انحراف که از طریق «اغوا»، یعنی فریب دادن یا بدل زدن صورت می‌گیرد، اولاد، گروه، اعوان، انصار و لشکریانی از هر دو گروه جن و انس دارد که توسط همان‌ها ابزار را نیز برای «اغوا» به کار می‌گیرد و حتی کار تشکیلاتی انجام می‌دهد، که به مجموعه طرفداران و تشکیلات او در کلام خداوند کریم و بیان وحی، «حزب الشیطان» اطلاق می‌گردد. چنانچه مؤمنین نیز به صورت واحد و تنهایی زندگی و حرکت نمی‌کنند و برای رشد و تقرب به خداوند متعال با ملائک نیز در ارتباط هستند و اولاد، اعوان، انصار، لشکر و تشکلات دارند که به مجموع آن «حزب الله» اطلاق می‌گردد.

ج - از جمله گروه‌های انسانی که هم خود منحرف است و هم در قالب تشکیلات و حکومتی قدرتمند سعی در انحراف دیگران از صراط مستقیم و باز داشتن آنها از بندگی خدا و کشاندن به بندگی خود دارد، آمریکا است که فریاد فرعونی «انا ربکم الاعلی - من صاحب اختیار و تربیت کننده‌ی امور برتر شما هستم» را سر داده است.

د - لذا امام خمینی^(ه) فرمود: آمریکا «شیطان بزرگ» است. یعنی منحرف و منحرف کننده‌ی بزرگ زمان ما آمریکا است و در این بیان سخنی از «بزرگترین»ها در میان نیست که مقصود این باشد که حال آیا شخص ابلیس منحرفتر است یا آمریکا؟ اگرچه ابلیس خود نیز برای اغوای انسان، بسیار از اعوان و لشکریان انسان خود درس و روش می‌آموزد. پس ممکن است بدتر از ابلیس و شیطانتر از او نیز در میان انسان‌ها باشد. مثل این می‌ماند که انسان فاسقی، دیگری را به فسق دعوت کند، اما آن دیگری، از دعوت کننده و مربی خود نیز فاسقتر گردد.

سوال ۲۶: اگر امام حسین (ع) با علم غیبی که داشتند می دانستند اگر حضرت علی اصغر را در دست بگیرند شهید خواهد شد، پس چرا این کار را کردند؟ (اصفهان) (۲۰ بهمن ۱۳۸۹)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

اگر از این زاویه حوادث و یا عملکردهای امام حسین (علیه السلام) و نیز سایر ائمه اطهار (ع) مورد بررسی قرار گیرد، فقط به مسئله‌ی در آغوش کشیدن حضرت علی اصغر (ع) اختصاص نیافته و ختم نمی‌گردد، بلکه همه‌ی چراهای دیگر می‌تواند مطرح گردد و از جمله آن که «اگر می‌دانستند، پس چرا رفتند»!

پاسخ این سؤال که گاهی به صورت شبهه نیز در اذهان مطرح می‌گردد، پیش از این در سایت درج شده است که لازم است گرامیان حتماً مطالعه نمایند. (۱) و (۲).

اما در این بخش نیز به صورت اجمال اشاره می‌شود: هر چند مبحثی تحت عنوان «مأموریت و اذن استفاده‌ی اهل بیت (ع) از علم غیب و معجزه و ...» وجود دارد، اما در ضمن توجه شود:

الف - معمولاً ما اهل بیت (ع) را با خودمان قیاس می‌کنیم. پس اگر ما علم به شهادت داشته باشیم، اما از آن خشنود نباشیم، سعی می‌کنیم که از جنگ و معرکه و تهدید دوری کنیم، ولی کسی که هم علم دارد و هم آن را تکلیف و اوج سعادت می‌داند، دوری نمی‌کند.

ب - وقتی اهل عصمت (ع) نه تنها علم غیب دارند، بلکه معدن وحی و مخزن علم الهی هستند، معلوم است که بیش از دیگران و هر کس دیگری به تکالیف خود و همچنین راه سعادت خود و بشریت علم دارند و بر اساس آن تکالیف عمل می‌کنند.

ج - علم به غیب، فقط علم به یک حادثه «مثل شهادت خود یا فرزندان» نیست، بلکه علم به همه‌ی ضرورت‌ها و آثار نیز هست. پس به عنوان مثال: اگر بیداری مسلمین جهان، حتی پس از چند قرن، اثبات کفر و ظلم دشمنان اهل بیت (ع) که به نام اسلام به میدان آمده بودند، زنده نگه داشتن فرهنگ و روح عاشورایی در شیعیان، هدایت نسل‌های آینده ... و در یک جمله حفظ و جاری نمودن اسلام ناب، منوط به ریخته شدن خون امام حسین، فرزندان و یاران علیهم السلام باشد، - که امام نیز بدان علم دارد - بدیهی است که دریغ نمی‌کنند. و این خود عمل به «علم به غیب» است.

حتی یک بسیجی که می‌داند (علم غیب) اگر بر روی مین رود خودش شهید می‌شود، پدر و مادرش غصه‌دار می‌شوند، همسرش بیوه و فرزندش یتیم می‌گردد، اما در عین حال می‌داند که با این عمل او راه نفوذ دشمن بسته می‌شود و یا راه حمله و غلبه‌ی سپاهیان اسلام باز می‌شود و بدین وسیله از شکست، شهادت‌ها، اسارت‌ها، یتیم‌شدن‌های بسیار و ... جلوگیری می‌شود و در ضمن روح و فرهنگ اسلام انقلابی زنده‌تر شده و نسل به نسل منتقل می‌شود، لحظه‌ای دریغ نمی‌کند، چه رسد به امام (ع) که وظیفه‌ی حفظ و نشر اسلام و نجات و هدایت مسلمین را نیز بر عهده دارد.

سوال ۲۷: مگر سجده بر غیر خدا حرام نیست؟ پس چرا یعقوب و فرزندانش بر حضرت یوسف سجده کردند. دیگرانی که بر سلاطین سجده می کنند نیز آنها را خدا نمی شناسند، پس چرا سجده ی آنان شرکت تلقی می شود؟ (تهران) (۲۱ بهمن ۱۳۸۹)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

همانطور که اشاره نمودید، سجده بر غیر خدا شرک است و شرک نیز گناه نابخشودنی می باشد. اما در پاسخ سؤال فوق و سؤالات مشابه باید دقت نمود:

الف - خداوند متعال جسم نیست، جهت و حد خاصی هم ندارد که کسی بتواند او را قصد کند و بگوید حالا فقط به خدا سجده کردم یا می کنم. پس اوست که باید جهتی برای سجده بر خودش انتخاب و معرفی نماید.

ب - به طور کلی عبادت خداوند متعال، ایمان و اطاعت او امر اوست. آن که فرمود: به غیر از من عبادت (بندگی)، اطاعت و سجده نکنید، خود تعیین قبله کرد. به ملائکه فرمود که به آدم (به طرف او) سجده کنید، به یعقوب و خاندان فرمود که به طرف یوسف^(ع) سجده کنید، به بنی اسرائیل فرمود که به طرف بیت المقدس سجده کنید و به مسلمانان فرمود که به طرف کعبه سجده کنید. پس همه ی این سجده ها به امر او و به جهت تعیین شده توسط او و برای عبادت و اطاعت او انجام می گیرد، عبادت و سجده بر خداوند است. و اگر کسی برای غیر خدا به طرف کعبه هم سجده کند، باز شرک است.

ج - همانطور که بیان شد، خداوند متعال حد و مرز و جهت ندارد. پس قبله ای تعیین می نماید که برای انسان در حیات مادی اش، معلوم، معین، محدود و جهت دار باشد و از این رو هیچ سجده برای خدایی واقع نمی شود مگر آن که سمت و سو و جهتی معین داشته باشد. اما فلسفه ی قبله نیز جهت گیری به سمت حق تعالی با قرار گرفتن در صراط مستقیم است که مستلزم الگو، رهبر و امام قرار دادن «انسان کامل» است، که او اسم اعظم خدا (برترین نشانه ی خدا) و خلق کامل می باشد. مخلوقات باید خلق کامل را الگو قرار دهند تا خود نیز به سوی کمال بروند. لذا شاهدیم که به ملائکه می فرماید «آدم» را قبله قرار دهند. به قوم بنی اسرائیل نیز بیت المقدس که محل نزول وحی بر انسان های کامل بوده است را معرفی می کند.

بدیهی است که خداوندی که به ملائکه می فرماید، انسان کامل را قبله قرار دهد، به مسلمانان و مردمان آخرالزمان نمی فرماید که «سنگ» را قبله قرار دهند! لذا «کعبه» را به عنوان اولین خانه ای که برای عبادت خدا احداث شد و نیز زادگاه «ولایت» است را قبله قرار می دهد تا موحدین مسلمان بدانند که جهت عبادت خدا و اطاعت امر او و قرار گرفتن در صراط مستقیم، باید انسان کامل (حضرت علی^(علیه السلام)) را الگو و امام قرار دهند.

سوال ۲۸: آیا واقعاً هر سؤال، شک و شبهه‌ای ناشی از القائنات شیطان و یا دشمنان اسلام و انقلاب است؟ (تهران) (۳ اسفند ۱۳۸۹)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

هر سه مورد و مبادی و آثارشان با یکدیگر متفاوت است که در ذیل به صورت مختصر توضیح داده می‌شود:

الف - سؤال، کار ذهن و فکر فعال است. لازمه‌ی حیات معقول، ایجاد سؤال در ذهن و جستجوی سالم برای یافتن پاسخ درست است. به قول مرحوم علامه‌ی جعفری: «کسی که سؤال ندارد، عقل ندارد». چرا که به طور قطع هر عاقلی تفکر می‌کند و از آنجا که عالم به غیب و شهود نیست و همه چیز را نمی‌داند، برایش سؤال ایجاد می‌شود و از روی طبع به دنبال پاسخ سؤالش می‌گردد. پس سؤال داشتن نه تنها نکوهیده نیست، بلکه بسیار هم پسندیده است و آموزه‌های قرآنی و اسلامی نیز بشر را موظف به تفکر، سؤال و یافتن پاسخ برای ارتقای عقل، دانش و بینش نموده است.

ب - شک، انواع و اقسامی دارد که به طور خلاصه می‌توان به «شک سالم» و «شک ناسالم» تقسیم نمود. شک سالم، بسیار خوب و آغاز یقین است. در روایات آمده است که شخصی به امام صادق (علیه‌السلام) عرض نمود: «هلاک شدم!» پرسیدند: چرا؟ گفت: شک کردم. پرسیدند: به چه چیز شک کردی که می‌گویی هلاک شدم؟ عرض کرد به خود خدا! یعنی شخص به اصل وجود خدا شک کرده بود، نه زیر مجموعه‌هایی چون قرآن، اسلام، ولایت و ... امام فرمودند: «الله اکبر، هذا اول یقین» یعنی: الله اکبر، این تازه اول راه یقین است. آری، راه یقین از شک می‌گذرد و معمولاً تا انسان در ابتدا شک نکند، در انتها به یقین نمی‌رسد.

اما شک ناسالم، نوعی بیماری است که به آن بیماری شکاکی نیز گفته می‌شود و اختصاصی هم به مسائل اسلامی ندارد. بلکه انسان مبتلا به شکاکی، به همه چیز شک می‌کند و حتی پس از حصول یقین، باز به یقین خود هم شک می‌کند و چنین شکمی مهلک است.

ج - شبهه، مقوله‌ای کاملاً متفاوت است. چنانچه از نامش پیداست، نوعی «شبهه‌سازی» برای انحراف ذهن است. شبهه‌افکن، بخشی از حق را می‌گیرد و بخشی از باطل را شبهه آن جلوه می‌دهد و هر دو را مخلوط می‌کند، تا نتیجه‌ی سوئی به دست آورده و برای ایجاد انحراف به اذهان القاء کند.

شبهه‌ها معمولاً بر دو پایه‌ی «اگر» و «پس» استوار هستند. «اگر» همان موضوع یقینی مخاطب است که شبهه‌ساز با «اگر» آن را متزلزل می‌شمارد و «پس» نتیجه‌ی انحرافی است. مثلاً می‌گوید: «اگر چنین است، پس چرا چنان شد». و گاه یا حتی اغلب این «اگر»ها و «پس»ها هیچ سنخیتی هم با یکدیگر ندارد. به عنوان مثال: «اگر اسلام دین بر حقی است، پس چرا فلان روحانی‌نما رانت‌خواری کرد؟!»

دقت نمایید، حقانیت اسلام که یقینی است، با «اگر» مشکوک قلمداد می‌گردد و عمل خلاف یک انسان، ملاک قضاوت در مورد یک «دین» قرار می‌گیرد. این همان شبهه‌سازی است.

شبهه، معمولاً از سوی دشمنان ساخته و با کمک ایادی و نیز نادانان توزیع شده و به روش‌های متنوع تبلیغاتی بر اذهان القاء می‌گردد.

اگر در آموزه‌های قرآنی نیز دقت کنیم، مشاهده خواهیم نمود که حق تعالی «سؤالات» بسیاری مطرح می‌نماید و به آنها پاسخ می‌دهد و یا حتی به سؤالات مطروحه از ناحیه‌ی کفار پاسخ می‌دهد. در مورد شک نیز دلیل و برهان ارائه می‌نماید تا شک سالم برطرف گردد، اما در خصوص شبهه می‌فرماید که قلب‌های مریض و منافقین از آن پیروی می‌کنند.

سوال ۲۹: در مورد سبک شمردن نماز مطالب بسیاری می‌گویند، آیا در روایات مطلبی در این خصوص آمده است. تحلیل یا دلیل عقلی نیز بیان نمایید. (۵ اسفند ۱۳۸۹)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

نماز، عبادت ویژه‌ی پروردگار، گفتگوی با او و یاد خداست. چنانچه فرمود:

«إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَ أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي» (طه، ۱۴)

ترجمه: من خدای یکتایم، معبودی جز من نیست، عبادت من کن و برای یاد کردن من نماز به پا کن.

پس بدیهی است اگر کسی نسبت به نماز بی‌علاقه و کاهل باشد - چه حدیث و روایتی در این زمینه خوانده باشد یا خیر - علاقه‌ی زیادی به خدا، عبادت و یاد پروردگار عالم که خالق، معبود، رازق و معشوق اوست ندارد.

آدمی به صورت مستمر به یاد هدف یا اهداف خود است، چرا که هر حرکتی را به سوی هدف انجام می‌دهد. انسان به معنای کامل [نه موجود راست قامت که روی دو پا راه می‌رود] نیز در صورتی انسان است که هدفی به جز هستی و کمال مطلق «الله جل جلاله» نداشته باشد. پس اگر کسی کاهل نماز بود، معلوم است اهداف دیگری به جز خدا اتخاذ کرده که عشق و یاد آنها سبب می‌گردد تا یاد خدا را فراموش کند و وقت گذاشتن برای رسیدن به اهداف دیگر نیز سبب می‌گردد حوصله‌ی وقت گذاشتن برای رسیدن به او را نداشته باشد. چنین اشخاصی، از آن جهت که یاد معبود حقیقی را فراموش می‌کنند، خود را فراموش می‌کنند. یعنی «انسان» بودن خود را که «خدا هدفی» تعریف و تبیین می‌شود فراموش می‌کنند.

وقتی انسان، خدا و بالتبع خود را فراموش کرد، دیگر خود را یک انسان نمی‌بیند، بلکه ابزار کار، ابزار تولید، ابزار شهوت، نبات، حیوان و ... می‌بیند. لذا فاسق می‌شود، یعنی از پوسته‌ی اصلی خود خارج می‌گردد. چنانچه فرمود:

«وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (الحشر، ۱۹)

ترجمه: و مانند آن کسانی مباشید که خدا را فراموش کردند و خدا هم خود آنان را از یاد خودشان ببرد و ایشان همان فاسقانند.

در نكوهش سبک شمردن نماز، قبل از هر حدیث و روایتی، آیه‌ی مبارکه‌ی قرآن کریم وجود دارد. خداوند متعال آنان را مورد مذمت و نکوهش قرار داده است، آن هم نکوهشی که بیانگر عواقب خطرناک دنیوی و اخروی است. چرا که می‌فرماید: وای بر نمازگزارانی که نماز را سبک بشمرند و یا برای ریا نماز بخوانند.

«قَوْلٍ لِلْمُصَلِّينَ * الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ * الَّذِينَ هُمْ يَرَاءُونَ» (الماعون، ۴ تا ۶)

ترجمه: پس وای بر آن نمازگزاران * که دل از یاد خدا غافل دارند * همانان که (اگر طاعتی کنند) به ریا و خودنمایی کنند.

در ذیل چند حدیث بیان می‌گردد:

- قال رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ): لَا تُضَيِّعُوا صَلَاتَكُمْ، فَإِنَّ مِنْ ضَيَعِ صَلَاتِهِ، حُشِيرَ مَعَ قَارُونَ وَ هَامَانَ، وَ كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يَدْخِلَهُ النَّارَ مَعَ الْمُنَافِقِينَ. (وسائل الشَّيْخَةِ، ج ۴، ص ۲۰)

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: نماز را سبک و ناچیز مشمارید، هر کس نسبت به نمازش بی‌اعتنا باشد و آنرا سبک و ضایع گرداند همنشین قارون و هامان خواهد گشت و حق خداوند است که او را همراه منافقین در آتش داخل نماید.

- لیس منی من استخف بصلاته؛ (فروع کافی، کلینی، ج ۲، ص ۲۶۹)

هر کس نماز را سبک بشمارد از من نیست.

- ابوبصیر می گوید: روزی بر ام حمیده همسر امام جعفر صادق^(ع) وارد شدم تا او را در رحلت امام^(ع) تسلیت بگویم. او گریست و من به گریه اش گریستم. آن گاه فرمود: ای ابا محمد! اگر امام صادق^(ع) را به هنگام وفات می دیدی چیز عجیبی مشاهده می کردی.

حضرت چشمان مبارك را گشود و فرمود: «با هر که قرابت و بستگی دارم، به نزد من گرد آورید». ما هیچ کس را فروگذار نکرده و همگان را حاضر ساختم، امام^(ع) به آنان نگریست و فرمود: «ان شفاعتنا لاتنال مستخفا بالصلاة» بدرستی که شفاعت ما به کسی نمی رسد که نماز را سبک بشمارد».

(سفینه البحار، جلد ۲، ص ۱۹ - الکافی، ج ۳، ص ۲۷۰)

اما در ذکر بلاهای سبک شمردن نماز، به یک روایت بسنده می شود:

فاطمه زهرا^(ص) از پدر بزرگوارش پرسید: پدر جان! سزای مردان و زنانی که نماز خود را سبک شمارند چیست؟

رسول خدا^(ص) فرمود: ای فاطمه! هر مرد و زنی که نماز خود را سبک شمارد خداوند او را به پانزده خصلت دچار می کند. شش خصلت از این گرفتاری ها در دنیا و سه مورد در هنگام مرگ، و سه مورد آنها در قبر و سه مورد در قیامت زمانی که از قبر خارج می شود.

اما آن شش خصلت و بلایی که در دنیا دامنگیرش می شود:

۱. خداوند عمرش را بی برکت می کند.

۲. برکت از روزی اش برمی دارد.

۳. سیماک صالحین را از چهره اش محو می کند.

۴. در برابر کارهایش پاداشی به او نمی دهد.

۵. دعایش به آسمان بالا نمی رود و اجابت نمی شود.

۶. از دعای صالحان بهره مند نمی شود.

اما آن سه بلا و خصلت هایی که هنگام مرگ گرفتارش خواهد شد:

۱ - خوار و ذلیل می میرد. ۲- گرسنه جان می دهد. ۳- تشنه از دنیا خواهد رفت اگر چه آب همه ی نهرهای دنیا را به او بدهند ولی سیراب نشود.

اما آن سه بلایی که در قبر دامنگیرش می شود:

۱- خداوند فرشته ای را بر او می گمارد که همیشه او را در قبر زجر و آزار دهد. ۲- قبر را بر او تنگ می کند.

۳- ظلمت و تاریکی قبرش را فرامی گیرد.

اما آن سه بلایی که در روز قیامت گرفتار خواهد شد:

۱- خداوند فرشته ای بر او می گمارد که او را در برابر چشمان مردم به صورت، روی زمین می کشند. ۲-

حساب او را سخت می گیرند. ۳- خدا به نظر لطف به او نمی نگرد و او را پاك نمی سازد و عذابی دردناك

خواهد داشت. (سفینه البحار، ج ۲، ص ۴۴)

سوال ۳۰: جایگاه دموکراسی در اسلام چیست؟ (به نظر می‌رسد مردود است). مثل قضیه‌ی سقیفه. و آیا مردم در زمان حکومت حضرت ولی عصر (عج) حق رأی و انتخاب دارند؟ پس آیه «**أَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ**» چه می‌شود؟ (۱۸ اسفند ۱۳۸۹)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

قبل از هر نکته‌ای باید دقت شود که «دموکراسی» به مفهوم آزادی مطلق که غرب به ما (به ویژه جهان اسلام) دیکته و القاء می‌کند، در هیچ کجای عالم وجود نداشته و نخواهد داشت. چرا که آزادی در هر موضوعی و حتی هر موقعیتی از تعاریف و چارچوب‌هایی برخوردار است و آزادی به مفهوم کنار گذاشتن هر گونه قید، چارچوب و قانون، همان فاشیسم است و بدیهی است که فاشیسم نیز به «دیکتاتوری» می‌انجامد، چرا که در نظام فاشیستی، هر شخص یا حزبی که زورش بیشتر بود، سلطه می‌افکند و با چارچوب‌هایی خود را حاکم می‌کند.

اما دموکراسی به معنای «آزادی تعریف شده» در اسلام بیش از هر دین و مکتب دیگری به صورت تئوری تعریف و به صورت عملی اجرا می‌شود. چنانچه وقتی تیم «بازرگان» و سایر روشنفکران از امام خمینی^(ه) خواستند که نام حکومت را «جمهوری دموکراتیک اسلامی» بگذارند، ایشان مخالفت نمودند و بدین مضمون فرمودند که این نام به مثابه‌ی آن است که در اسلام دموکراسی نیست و شما به آن افزوده‌اید، در حالی که اسلام عین دموکراسی است.

منتهی همان‌طور که بیان شد، دموکراسی نیز تعریف و چارچوب‌هایی دارد. حال یا باید تعاریف و چارچوب‌های الهی را پذیرفت و یا تعاریف و چارچوب‌های بشری را گردن نهاد، که پذیرفتن چارچوب‌های بشری، نه تنها غیرعلمی و غیرعقلانه است، بلکه نتیجه‌ای جز دیکتاتوری ندارد. چنانچه امروزه آمریکا می‌گوید: دموکراسی آن است که من می‌گویم. و بر اساس تعریف خود، کشورهای را در لیست سیاه قرار داده و خارج از دموکراسی معرفی می‌نماید.

در تعریف آمریکایی یا غربی دموکراسی (که البته آن هم برای خودشان و دیگران فرق دارد)، هیچ کس حق ندارد از حدودی که [در هر موضوعی، اعم از سیاست، تجارت، روابط اجتماعی، آزادی‌های شغلی و مدنی و...] آنها تعیین کرده‌اند خارج شود و اگر خارج شود توبیخ و مجازات می‌گردد.

در دموکراسی اسلامی نیز هیچ کس حق ندارد از حدودی که خداوند متعال تعیین کرده است و از قوانینی که او وضع نموده است تخطی نماید و اگر تخطی نماید، مجرم است و در دنیا و آخرت عقوبت می‌بیند.

چه کسی گفته است که اگر حدود، احکام، بایدها، نبایدها، قوانین و فرهنگ آمریکا (به ویژه آنچه خودشان ندارند و به ما دیکته می‌کنند) رعایت شود، دموکراسی رعایت شده است و اگر حدود و احکام الهی حاکم و رعایت شود، دموکراسی وجود ندارد؟!

آیا در آمریکا این دموکراسی وجود دارد که مردم اگر دلشان خواست مالیات ندهند، با سیاست‌های حکومتی به ویژه جنگ مخالفت کنند، به هر دینی که دلشان خواست بگردند و احکام آن را رعایت کنند و ...؟ مگر نه این است که در اروپا و آمریکا به هر تظاهراتی که بر علیه جنگ، بی‌کاری ... [و تازه نه براندازی حکومت] به صورت قانونی برگزار می‌شود، می‌تازند؟ (به عکس‌های تظاهرات میامی در آمریکا، فرانسه، آلمان، انگلیس و ... در بخش گالری مراجعه نمایید).

الف - نکته‌ی مهم دیگر در مبحث جایگاه دموکراسی و مشاوره در اسلام که به عنوان نمونه از سقیفه نام برده شد و به آیه‌ی مبارکه‌ی «**أَمْرُهُمْ شُورَى**» اشاره شد، این است که اولاً توصیه به مشاوره‌ی مردم در امور خودشان شده است نه اوامر الهی و ثانیاً مشاوره نیز به مثابه‌ی حاکمیت رأی اکثریت نیست.

متن کامل آیه به شرح ذیل است:

«**وَ الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ أَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ**» (الشوری، ۳۸)

ترجمه: و کسانی که دعوت پروردگار خود را اجابت نموده، و نماز بپا می‌دارند، و امورشان در بینشان به مشورت نهاده می‌شود، و از آنچه روزیشان کرده‌ایم انفاق می‌کنند.

ب - اینک در آیهی مبارکه [که اهل سنت نیز برای سندیت سقیفه بدان استناد می‌نمایند] تأمل و تفکر نماییم:

اولاً: مشخصات مؤمنین را معرفی می‌نماید و با این جمله شروع می‌کند «کسانی که دعوت پروردگار خود را اجابت می‌کنند». همین معنا یعنی کسانی که خداوند را عبادت و اوامر او را اطاعت می‌کنند. و معنایش این نیست «کسانی که اوامر الهی را به مشورت گذاشته و بر اساس رأی مشورتی شورا عمل می‌کنند».

ثانیاً: فرمود در امور خودشان مشورت می‌کنند نه در امور خداوند متعال. دقت شود که مشورت برای معلوم کردن گزینه‌ی بهتر است و خداوند متعال نیازی به این مشورت ندارد. اسلام نیز دین رشد است و می‌فرماید که مؤمنین در امورشان تکروری نکرده و با یکدیگر مشورت می‌کنند. البته فرموده که حتماً رأی‌گیری هم می‌کنند و تابع اکثریت نیز می‌شوند، بلکه فرموده در امورشان با یکدیگر مشورت می‌کنند. اما مسئله‌ی ولایت و امامت، از امور الهی است و بندگان در امر هدایت و تعیین نبی، ولی، امام و هادی کاره‌ای نیستند که مشورت کرده و انتخاب کنند. به فرموده‌ی امام رضا (علیه‌السلام): عقل بشر کجا و انتخاب امام کجا؟ واقعاً هم نه تنها غیرمعقول، بلکه مسخره است عده‌ای دور هم جمع شوند و از طرف خدا برای خودشان و بر اساس مشورتشان امام و جانشین پیامبر (ص) انتخاب کنند!

د - پس دموکراسی در اسلام نیز مانند همه‌ی ادیان، مکاتب و حکومت‌های دیگر، تعریف و حدودی دارد که این حدود هیچ‌گاه از چارچوب‌های اصلی خارج نمی‌شود. به عنوان مثال: یک کشور و یک امت رهبر می‌خواهد. در اصل رهبر یا «ولی امر» را خداوند معین نموده است، اما اکنون یا دور از دسترس است (مثل این که حضرت علی (علیه‌السلام) مالک اشتر را به عنوان ولی امر مسلمین به مصر فرستاد) و یا در غیبت است. چه باید کرد؟ در اینجا عقلاً، فقها، کارشناسان جمع می‌شوند، با یکدیگر مشورت می‌کنند و با رعایت چارچوب‌های فقه اسلامی (اوامر الهی) یک نفر را انتخاب می‌کنند. و یا یک کشور اسلامی رئیس‌جمهوری می‌خواهد. حال چه باید کرد؟ جایگاه دموکراسی کجاست و تعریفش چیست؟ این است که مردم جمع می‌شوند و در بین نامزدها یکی را انتخاب می‌کنند و البته منتخب و نحوه‌ی انتخاب نباید از چارچوب‌های اصلی خارج شده باشد و یا بشود.

ه - در حکومت امام زمان (عج) نیز همین‌طور است. معنای دموکراسی این نیست که مردم هر چه دلشان خواست بکنند و چنانچه بیان گردید این «آنارشسیسم و فاشیسیسم» است نه دموکراسی. بلکه در چارچوب‌های تعریف شده، رأی مردم در امور خودشان و نه در امر الهی، تا حدی که مغایر با قوانین الهی نباشد لحاظ می‌گردد.

اگر قرار باشد که مردم در امر الهی مشورت کرده و رأی بدهند، اصلاً خلقت بی‌معنا خواهد بود. اگر قرار باشد مردم در امور الهی تصمیم‌گیر باشند، چرا بر سر ولایت چانه بزنند، بهتر است با یکدیگر مشورت کنند و با اکثریت قاطع رأی دهند که اساساً معاد، سؤال و جواب و پاداش و عقابی در کار نباشد.

آیا بشر متوقع است که با تعاریف من‌درآوردی از دموکراسی و مبتنی بر هوای نفس و خواسته‌های نفسانی، و نیز با شعارهای ژورنالیستی و جنجال‌های فرافکنانه، خداوند را [العیاذ بالله] مقهور خود کنند و به جای او تصمیم بگیرند؟!